

پادشاهی عراق انتظار دارد از هر حیث مراقب اوضاع باشند تا از وقوع هرگونه پیش آمد ناگوار سیاسی احتمالی بین دو کشور دوست و همجوار جلوگیری شود.»

آقای بوسف گیلانی اظهار امیدواری کرد اتفاقی رخ نخواهد داد، راجع به مدت توقف شاه و ملکه در عراق سؤال شد. پاسخ دادند که اعراب معروف بهممان نوازی بوده و سؤالی از آنها به عمل نیامده است.

۶۲ - اعلم

۳۳۴۷ - ۳۲/۷/۲ مهر

{۱۴}

۲۱۵۴-۳۲/۵/۲۶

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

بغداد

جناب آقای دکتر فاطمی، وزیر محترم امور خارجه

از اقدام تبهکارانه یک عده خائنین به دولت ملی جناب آقای دکتر مصدق و شروع به کودتای نظامی و تعرض به آن جناب همگی متأثر و متأسف شدیم. ولی خدای ابرار که در همه احوال ناظر به حال این ملت مستعبده است عملیات خائنانه دشمنی دشمن این آب و خاک را خفتی نمود و بحمدالله یار دیگر موفقیت و پیروزی نصیب ملت نجیب ایران و افراد نهضت ملی گردید. اینجناب از طرف خود و تمام اعضای سفارت کبری و مسامورین نمایندگان گنجهای شاهنشاهی ابرار در عراق و عموم ایرانیان ساکن این کشور که همگی محبت و علاقه خاصی به آن جناب دارند مراتب انزجار و تنفر شدید خود را از این اقدام خائنانه به شخص جناب عالی که سوود تعرض و دستاویز این عده قرار گرفته بودند ولی با تأییدات خداوندی از انجام نقشه های شوم خود مأیوس و ناامید شدند نریک و تهیث فوق العاده عرض، سلامتی جان و موفقیت جناب عالی را برای خدمت به میهن عزیز از درگاه ایزد متعال سئلت داریم.

برای آنکه توطئه مزبور مورد تفسیر گوناگون و مطالب خلاف واقع نگیرد بر طبق ابلاغیه دولت که از رادبو تهران شنیده شد شرحی به کلیه جرایم بغداد دادم که منتشر نمایند تا از درج هرگونه خیرهای غرض آلود و برخلاف حقیقت جلوگیری شده باشد.

همچنین به جناب آقای نخست وزیر محبوب که در برابر نقشه های خطرناک جمعی از افسراد مزدور فاتح و پیروز گردیدند از طرف سفارت کبری و کارمندان تلگراف نریکی به معظم له مخابره و این موهبت عظمی را شادباش عرض نمود. از خداوند مستعال پیشرفت روز افزون و عظمت و سر بلندی ایران کهنسال را در تحت رهبری پیشرای بزرگوار و رجال صالح و خدمتگذار به میهن را همواره سائل و خواستارم:

سفیر کبری (امضا)

۴۰۲ - ۳۲/۵/۲۶ مردانه

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران  
بغداد

## وزارت امور خارجه

پیرو تلگراف مورخ ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ راجع به ورود شاه به بغداد توطیعیاً می‌نگارد:  
در ساعت ده و نیم صبح روز یکشنبه ۳۲/۵/۲۵ شنبه شد که شاه ایران به اتفاق ملکه به بغداد وارد  
شدند. فوراً در صدد تحقیق برآمد و معلوم شد شاه به اتفاق ملکه و یک نفر خلبان و یک آجودان  
همان ساعت با هواپیمای مخصوص وارد فرودگاه بغداد گردیده و بلافاصله خود را به مسأورین  
انظامی و گنرنامه عراق معرفی نموده است.

نصداً پادشاه عراق نیز که چهار روز قبل به شرق اردن مسافرت نموده بود در همان روز  
یکریع بعد به بغداد عودت می‌نمود و لذا نخست‌وزیر و وزیران و جمعی از رجال دولت عراق برای  
استقبال اعلیحضرت ملک فیصل در فرودگاه حضور داشتند. به مجرد انتشار خبر ورود شاه ایران  
آقای خلیل که وزیر فرهنگ و کفیل وزارت خارجه عراق و آقایان پوسف گیلانی مسلمان کسل و  
با عرفاتی رئیس تشریفات وزارت خارجه با شاه ملاقات نمودند که شرح این ملاقات را روزنامه  
البلاغ در تاریخ ۳۲/۵/۲۶ منتشر نموده و ترجمه آن به پیوست تقدیم می‌گردد.

طبق تحقیقاتی که به عمل آمده شاه در ابتدا خیال توقف در یکی از مهمانخانه‌های بغداد را داشته  
ولی مسأورین تشریفات در بار ایشان را به وسیله اتومبیل سلطنتی به قصر الابيض که دارالضیافه رسمی  
عراق است برده و مهمان دولت عراق می‌باشد راجع به مدت توقف ایشان در عراق و کنسوری را که  
بعداً در نظر دارند تاکنون اطلاعی به دست نیامده. البته در آتیه از هر اطلاعی که برسد آن وزارت را  
مستحضر خواهد نمود. در خاتمه علاوه می‌نماید که هیئت وزیران عراق بعد از ظهر ۲۵ مرداد ماه  
جلسه فوق‌العاده تشکیل داده و راجع به ورود شاه و نحوه رفتاری که باید با ایشان بشود مذاکره  
نمودند. ولی چون تاکنون به دولت عراق اطلاع داده نشده است که آیا شاه سمت قانونی پادشاهی  
ایران را پس از اقدام به کودتای نظامی تهران دارا خواهد بود یا خیر، لذا دولت عراق نتوانسته است  
تصمیم قطعی در این باب اتخاذ نماید. البته این گزارش قبل از حرکت شاه تنظیم شده بود و  
گزارشهای بعدی از نظر عالی گذشته است.

سفیر کبیر. مظفر اعلم

وزارت خارجه ۴۰۰ - ۳۲/۶/۱۴

[۱۶]

۳۲۱۵/۲۷ - ۲۰۶

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

بغداد

وزارت امور خارجه

گزارشی از آقای نرائی کنسولبار سر کنسولگری بغداد منضم ملاقاتهایی که شاه در بغداد با اشخاص نموده به این سفارت کبری ارسال گردیده است که یک نسخه از رونوشت آن برای استحضار آن وزارت به پیوست تقدیم می‌دارد.

سفیر کبر، اعلم

دوود به وزارت خارجه ۲۰۰۶ - ۳۲۱۶/۱۲

[۱۷]

۳۲۱۵/ ۲۷ - ۵۷

سر کنسولگری شاهنشاهی ایران،

بغداد

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران، بغداد

حسب الامر برای کسب اطلاع از ملاقاتهایی که با شاه در قصر سفید می‌گردند سه نفر را مأمور این کار نمود و منجمه شخصاً هم چندبار برای کسب اطلاع از آنجا عبور نموده و در ساعت ۱۰ بعد از ظهر دیروز اطلاعاتی به شرح زیر حاصل گردید:

۱) بعد از ظهر روز دوشنبه ۳۲/۵/۲۵ آقای هبت‌الدین شهرستانی بر حسب پیغام مخصوص شاه وسیله محمد صدر شرفیاب بوده و مدت قریب دو ساعت شرفیابی آقای شهرستانی به طول انجامیده است.

۲) سفیر امریکا و انگلیس بعد از ظهر روز ۳۲/۵/۲۵ با اتومبیلهای مربوط به قصر ایضاً آمده و با شاه ملاقات نموده‌اند.

۳) شب گذشته ۳۲/۵/۲۶ را شاه مهمان ملک فیصل بوده است.

۴) ساعت پنج و نیم بعد از ظهر ۳۲/۵/۲۶ یک چمدان و چند بسته دیگر در اتومبیل بدون شماره که درب قصر ایضاً در انتظار بود گذارده شد. سپس نیم ساعت بعد یک اتومبیل رشید صنف هوایی ایران با لباس اونیفورم به این اتومبیل سوار شده از مسیر کوچه جناح راست قصر ایضاً روانه گردید.

به نظر بنده محتویات این چمدان و بسته‌ها ممکن است اشیای نفیسه بوده که با مذاکرات روز

گذشته به سفارت امریکا رفته و تحویل شده است. زیرا اگر چندانها برای ارسال به خارج بود باید به شهر حمل شود و اگر هدیه بود باید به وسیله مقاماتی آن هم با شکل دیگری تسلیم گردد و اگر فرض شود که این افسر قصد بازگشت به ایران را داشته که آن هم معقول نیست زیرا آن طرف می‌تواند جهت سفارت امریکا آن هم به طور غیر مستقیم و ابران باشد و عراجهٔ افسر هواپیمایی ایران به درب خانه اشخاص هم که خیلی بعید به نظر می‌رسد.

۵) ضمناً عده‌ای از رجال مانند محمود صبحی دفتری و حسام‌الدین جمعه وزیر کشور نیز در عرض امروز با معظم له ملاقات نمودند.

۶) بعد از ظهر روز ۳۲/۵/۲۶ در چند نقطه شهر از طرف اهالی تظاهراتی به عمل آمد که ضمن آن اعتراض به پذیرفتن شاه فراری می‌گردید که پلیس آنها را متفرق و مانع از ادامه تظاهرات گردید.

۷) دیروز عصر با اتومبیل مخصوص دربار برای زیارت به کربلا مشرف شدند.

۸) وسیله وزارت امور خارجه عراق پاسپورت شاه و یک قطعه عکس ملکه که در پاسپورت از آن نامی برده نشده بود برای تکمیل به اداره اقامت ارسال شده.

۹) در ساعت ۷/۲۵ صبح امروز شاه و ملکه با هواپیمای [تجارتی] به طرف ایتالیا عازم گردیدند. بنده جداً در صدد است از تلگرافانی که مخابره شده ولو آنکه متن آن رمز باشد عنوان مخاطب و آدرس او را به هر قیمت که شده بدست آورده گزارش آن را نیز تقدیم دارد.

کفیل سرکنسولگری، ابوالقاسم نوانی

[۱۸]

از بغداد به تاریخ ۳۲/۵/۲۹ شماره ۲۲۷

وزارت امور خارجه

اداره رمز

وزارت امور خارجه تهران

طبق گزارش تلفنی از وزارت امور خارجه شفاهاً و کتباً تقاضا شد هواپیمای حامل شاه را که متعلق به دولت است کاملاً مراقبت نموده و به احدی اجازه پرواز با آن را ندهند خواهشمند است برای اعاده آن تکلیف سفارت کبری را تعیین فرمایید. دبروز ضمن ملاقات خصوصی همان منبع موثق که اطلاع مترجم در تلگراف شماره ۶۹ را داده است، به اینجانب اظهار داشت شاه از عراق به لندن تلگرافاً دستور داده است چکهای اخیر او را به اشخاص پرداخت نکنند.

۶۹ - اعلام

[۱۹]

وزارت امور خارجه

اداره رمز

از بغداد به تاریخ ۳۲/۵/۲۸ شماره ۲۹۷

وزارت امور خارجه - تهران

پیرو ۶۵ طبق دستور تلفنی، امروز آقای دارا مجدداً آقای معاون وزارت امور خارجه را ملاقات. ایشان گفتند از تاریخ عزیمت شاه اطلاع ندارند. مفاد تذکاریه دیشب را تکرار و او هم اطمینان سابق را تأیید نمود. منبع موفق دیگری می گفت شاه دیشب اظهار داشت مجریان کودتا لیاقت انجام آن را نداشته و گفته بودند صدی نود مردم ایران طرفدار من هستند. ولی تشکیلاتی ندارند. فقط حزب توده تشکیلات منظم دارد و در آتیه نزدیک با دکتر مصدق هم قطعاً در خواهند افتاد. و شاه اضافه کرده ممکن بود به یکی از استانهای ایران که طرفدار زیاد دارند می رفتند ولی برای جلوگیری از خونریزی این کار را ننموده اند. دستور تلگرافی ۴۱۰ کاملاً رعایت شد و چون ممکن بود شاه به نجف و کربلا بروند قبلاً دستور عدم تماس تلفنی به آنها داده شده بود.

۶۶ - اعلم ۳۹۹۷ - ۳۲/۶/۸۴

[۲۰]

۲۲۲ - ۳۲/۵/۳۶ محرمانه - مستقیم

سفارت کبرای شاهنشاهی

بغداد

وزارت امور خارجه

جریان تشریف فرمایی اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت ملکه را به بغداد و همچنین مراجعت معظم له از رم به بغداد و عزیمت به تهران را طی تلگرافات رمز شماره (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) مرتباً به عرض رسانده و به دستوراتی که تلفوناً یا به وسیله تلگراف صادر فرموده بودند عمل نمودم. اکنون به عرض می رسانم هنگام فرود آمدن اعلیحضرت همایونی از طیاره اینجانب به سمیت والا حضرت ولیعهد و رجال عراقی نزدیک هواپیما از شاهنشاه استقبال نمودیم. ولی اعلیحضرت همایونی با اینکه حتی به اعضای کبرچک وزارت امور خارجه عراقی دست دادند از دست دادن به اینجانب خودداری فرمودند و در اطاقی هم که جهت پذیرایی از معظم له در قزودگاه ترتیب داده شده بود تلگرافات و نامه های رسیده را حضورشان تقدیم داشتم. معهلاً اعتنائی فرمودند و با اینکه به عرض رساندم کلبه هیئت سفارت کبری و کنسولگری بغداد نیز در سرسرا حضور دارند از آنها هم تقدیمی فرمودند.

پس از تشریف فرمایی معظم‌له به کاخ ایبض در آنجا شرفیاب شدم. چون بلافاصله به عنایات مشرف شده بودند موفق به زیارتشان نگریدم و شب هم هرچه تلفن کردم چون مراجعت نفرموده بودند موفق به شرفیابی مجدد نشدم تا اینکه صبح آقای آنا بای را که به وسیله تلفن خواسته بودم از قصر ایبض با اینجانب تماس گرفته و گفتم از طرف جناب آقای نخست‌وزیر پیغام تلفنی دارم که باید به عرض برسانم. اظهار داشتند به اعلیحضرت همایونی نیز مستقیماً عرض شد و جواب فرموده‌اند در برنامه حرکت نمی‌توانند تغییری دهند. اظهار نمودم پس بنا بر این در فرودگاه بسا هیئت سفارت و سر کنسولگری شرفیاب خواهم شد. اظهار داشت صلاح نمی‌دانم. شاید در مقابل عراقیه‌ها وضعیتی پیش آمد کند که مناسب نباشد. اینجانب هم طبق این اظهار که قطعاً مستند به او امر ملو گانه بوده است با اینکه کلیه آقایان کارمندان سفارت کبری و سر کنسولگری از ساعت ۷ صبح جمع شده بودند به فرودگاه حاضر نشدم و معلوم شد اعلیحضرت همایونی مرحمتی به اینجانب ندارند در صورتی که کلیه اقدامات سفارت از بدو ورود اعلیحضرت همایونی به بغداد و مراجعت از رم و حفاظت هوایم‌ای حامل اعلیحضرت همایونی به دستور تلفنی و تلگرافی وزیر امور خارجه وقت بوده است که اینجانب نیز مجبور به پیروی از آن بودم و حتی خود اینجانب هم وزیر امور خارجه وقت با تلفن پیشنهاد نمود. اجازه دهند حضور اعلیحضرت همایونی در بغداد شرفیاب شوم و در تلگراف شماره ۲۱۰ پس از عطف به تلگرافات شماره ۶۳ و ۶۴ این سه جهت کبری صریحاً نوشته‌اند تماس مورد ندارد و همین حد «مورد ندارد» کاملاً می‌رساند که اینجانب شخصاً با تلفن پیشنهاد شرفیابی را نموده بودم. به هر حال این عدم التفات اعلیحضرت همایونی در انظار عراقیه‌ها ایجاب می‌نماید اینجانب از کار برکنار شده و بدین وسیله استدعا دارد استعفای بنده را از پست سفارت کبری شاهنشاهی بغداد قبول فرمایید.

سفیر کبیر اعظم ۳۹۲۷ - ۳۷/۶/۱۹

[۲۱]

### وزارت خارجه

خبر تبلیغاتی رادیو لندن راجع به حضور وابسته نظامی و یکی از اعضای سفارت در فرودگاه موقوع ورود شاه بکلی دروغ است. فقط دو ناچر حسین صادق، پهلوی زنوزی آنجا بودند. بعضی از روزنامه‌های رم نیز این خبر دروغ را نوشته‌اند. فوراً سفارت تکذیب کرد.

خواججه نوری

۳۲/۵/۲۹ - ۲۰۶۱۹

[۲۲]

وزارت امور خارجه

اداره رمز

از دم به تاریخ ۳۲/۵/۲۸ شماره ۴۸

وزارت امور خارجه - تهران

شاه ساعت ۱۱/۴۰ دقیقه وارد می‌شود. چون از مرکز دستور رسیده دو فرودگاه از طرف سفارت گیری استقبال نشده و از توقف و جریان امر بعداً اطلاع خواهد داد. اتومبیل رولز رویس که از تهران حمل شده بود تحویل سفارت گیری است. متمنی است هر چه زودتر تکلیف سفارت گیری را معین فرمایید.

۳۱ - خواجه نوری

۳۲/۶/۱۲ - ۳۹۹۶

[۲۳]

وزارت امور خارجه

اداره رمز

از واشنگتن به تاریخ ۳۲/۵/۲۷ شماره ۳۱۴

وزارت امور خارجه - تهران

تحقیق جرایم امروز اخبار آموشیتد پرس و یونایتد پرس و مخبر نیویورک تایمز را در تهران با عنوان «فرار شاه» در صفحه اول درج و با شرح اعلامیه دولت راجع به جریانات کودتا برای مطالبی هم که زاهدی اظهار و خود را نخست‌وزیر دانسته اهمیت قائلند و از قول آقای وزیر امور خارجه نقل می‌نمایند که شاه خیانت کرده. مخبر آموشیتد پرس از کندن اطلاع داده که احتمال می‌رود رژیم سلطنت خاتمه داده شود. سر مقالات جرایم مهم راجع به وقایع اخیر است و نیویورک تایمز می‌گوید آقای مصدق ممکن است به ریاست جمهور با سلطنت برسد. واشنگتن پست از قول سخنگوی وزارت امور خارجه می‌نویسد هنوز مطلب روشن نیست ولی مسلماً دولت آقای مصدق در نتیجه این واقعه تقویت یافته است. در تمام اخبار به فعالیت کمونیست‌ها در حمایت از دولت و مخالفت آنان با امریکاییها صحبت شده است. وزارت امور خارجه امریکا از ملاحظاتهای رسمی شاه در عراق و اظهاراتی که دایر به تعیین زاهدی به نخست‌وزیری نموده به وسیله رادیو عمان اطلاع حاصل و منتظر عکس‌العمل آن در ایران هستند.

ضمن ملاقات خصوصی با مدیر قسمت مربوط وزارت امور خارجه با اظهار علاقمندی به حفظ مناسبات دوستانه بین ایران و امریکا تذکر دادم اولیای دولت در این ایام حساس باید خیلی مواظب اظهارات نمود باشند و چیزی که احساسات ایرانیان را تحریک نماید نگویند. با ورود هنرمند



۴۲۔ سلطنت آباد دادگاہ بدوی، متھمان دو گامہ و وکلا برقیب از راست ہمچہ سرھنگ جلیوں  
بزرگمہر - داکتر محمد مصدق - سرھنگ ۲ آزمیں - سرھنگ شاعلی (وکلائی سرقیب نفسی  
ریاحی) - سرقیب نفسی ریحی - سرھنگ معین پور (یکی دیگر از وکلائی پنج گامہ سرقیب ریحی)



امیدوارم سعی خواهند فرمود سوء تفاهمات واقع و راه تشبیه مناسبات دو کشور پناز یسازند. به نظر اینجانب اکنون که امریکا متوجه ضعف مخالفین و قدرت رئیس دولت شده است ممکن است در صد تجدید نظر در سیاست خود برآیند

لذا خواهشمندم از حملات بر علیه امریکاییان حتی الامکان جلوگیری فرمایید مخصوصاً در محافل وابسته به نهضت ملی.

۱۳۲ صالح

اداره محرمانه ۳۲/۶/۲ ۳۸۵۴ \_ ۳۲/۶/۴



۴۶- دادگاه بدوی سلطنت آباد. محقق در تقی بین حلیات سرش را روی شانه سرهنگ شاهقی  
ریکی از وکلای سرنیپ تقی ریاحی) نهاده است.

بخش چهارم

# صلاحيت





### جناب فاضل زاهدی

نظر بسیدہ اوضاع گورنر ایجاب ہے کہ فاضل صاحب دہ ساجہ برای در دست گرفتن تمام

حکمت عین نام لہ آباد احمدی زہدیت و تالیف شہادہ دوم بوجہ بن دکتہ

بمقت نخت ذری منصوب شہادہ و تالیف شہادہ دوم بوجہ بن دکتہ  
کنوڑا

نسخہ زہادہ مردم آقا شہادہ فاضل زہدی  
۱۳۴۲  
۱۳۴۲  
۲۲

## جلسه اول

پس ساعت ۲۱:۲۵ بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۷ آبان ۱۳۲۲ سربپ می ریاحی با وکلای مدافعش - سرلشکر میرجلالی، در یاداو تصویر زند، سرهنگ مهندس معین پور، سرهنگ ۲ مالی شاهقلی، سرهنگ ۲ پیاده آزمین - به سالار آئینه سلطنت آباد، محل تشکیل جلسه دادگاه، وارد شدند. ده دقیقه بعد رئیس دادگاه سرلشکر نصرالله موفقی به استعفا کار متدان دادگاه - سرتیپ حمید شبروانی، سرتیپ محمود انشاپور، سرتیپ محمدعلی خزاعی، سرتیپ نسیم اختیار - و سرتیپ حسین آزموده دادستان دادگاه از پشت جایگاه وارد شدند و حاضرین به احترام وارد پس قیام کردند. به فاصله پنج دقیقه دکتر محمد مصدق در حالیکه یک فیای نازک بر روی کت برک پوشیده بود با عصا و کیفی در دست در حالیکه وکیل مدافعش سرهنگ جلیل بزرگمهر زیر بغلش را گرفته بود وارد سالن گردید. در مغربین، عکاسان و فیلمبرداران داخلی و خارجی برای عکس برداری و فیلم برداری هجوم آوردند و از هم دیگر بیفت می گرفتند. دکتر مصدق در طول مسافت در ورودی سالن تا جایگاه متهمین به طعنه می گفت: «از متهم عکس بردارید... عکس متهم را در دست بگیرید... پس در جای خود قرار گرفت.

در ضلع شرقی سالن جایگاه داورسان، به فاصله که در ضلع شمالی محل سربپ آزموده دادستان دادگاه، با فاصله کم از داورسان دو ضلع جنوبی محل منشی دادگاه، و با کمی فاصله (در حدود دو متر و نیم) در ضلع غربی دو به جایگاه داورسان چند نیکت برای متهمین و وکلای فرار داشتند. از جنوب به شمال سربپ می ریاحی با وکلای پنج گانه، دکتر مصدق و پس سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع دکتر مصدق حضور داشتند. ما نواخته سخن زنگ، رسمیت جلسه اعلام گردید ولی عکاسان و خبرنگاران به کار خود ادامه می دادند.

منشی دادگاه صورت جلسه دادگاه عادی را منشی بر تشکیل اولین جلسه برای رسیدگی به اتهام متهم ردیف یک، دکتر محمد مصدق و متهم ردیف دو، سربپ بدون کار می ریاحی مربوط به وقایع ۲۵ آبی ۲۸ مرداد، با ذکر اساسی داورسان و دادستان و وکلای مدافع ارائه کرد و ماده ۱۹۳ قانون دادرسی و کتیر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸ را جمع به ادب و سکوت نمایانجاچیان و رعایت نظم جلسه و کتیر متهمین از ماده مزبور از طرف رئیس دادگاه و یادآور گردید.

رئیس دادگاه (خطاب به دکتر مصدق): خود را معرفی کنید.

ج: دکتر محمد مصدق، فرزند هدایت، شغل: نخبه سرب بر قانونی، مذهب: از آن آنها پرسید. [اشاره به سربپ آزموده، دادستان، سربپ آزموده گفت: «شبهه» ملت: اهل ایران.

س: عیال و اولاد دارید؟

ج: بله آقا، بله دارم.

س: پیشه کتیری دارید؟

ج: تا امروز که ندارم. حالا...

س: شماره شناسنامه؟

ج: ۲۰۹۷

س: سن؟

ج: ۷۲ یا ۷۳ سال.

رئیس [خطاب به سرتیپ ریاحی]: شما هم خود را معرفی کنید.

سرتیپ ریاحی: تفسی ریاحی. شغل: افسر. ملیت: ایرانی.

س: عیال و اولاد دارید؟

ج: بله، دارم.

س: پیشینه کبیری؟

ج: پیشینه کبیری ندارم.

س: شماره شناسنامه؟

ج: ۳۰۹۹۸

س: سن؟

ج: ۴۴ سال.

رئیس دادگاه ماده ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش را مبني بر اینکه متهم در جریان دادرسی مواظب اظهارات خود باشد و آنچه را برای مدافعه مفید می‌داند در موقع اظهار دارد و اخطار به وکلای مدافع که برخلاف وجدان و قوانین نباید اظهاراتی بکنند و مدافعات خود را باید با تراکت بیان نمایند تذکر داد و سپس ماده ۱۹۵ قانون مزبور را به شرح زیر قرائت کرد:

ماده ۱۹۵ - چنانچه متهم دلايلي بر عدم صلاحیت دیوان حرب یا حصول مرور زمان داشته باشد و یا تحقیقات را ناقص بداند، باید قبیل از ورود در دادرسی ایراد نماید. و همچنین در مواردی که خود دادگاه، تحقیقات را ناقص تشخیص داده یا ایراد مرور زمان یا عدم صلاحیت را وارد دیده یا متوجه آن شده باشد پس از استماع اظهارات دادستان و متهم یا وکیل مدافع فرار مفتضی بر حسب مورد راجع به تکمیل تحقیقات یا حصول مرور زمان یا عدم صلاحیت صادر خواهد کرد.

اکنون به آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی اخطار می‌شود که به موجب ماده ۱۹۵ چنانچه تذکری درباره عدم صلاحیت دارید بگویید تا به آنها رسیدگی شود.

دکتر مصدق [به صدای بلند]: ایراد دارم. [از جا بلند می‌شود] فی‌الآزم است به عرض دادگاه برسانم که اگر من می‌گویم سیاست خارجی در این کار دخالت دارد، مرادم این نیست که سیاست خارجی با اشخاصی که فعلاً در این جلسه عملیاتی می‌کنند ارتباطی داشته باشد. برای خود من یک واقعه‌ای روی داده که ناچار از عرض آن می‌باشم. آن واقعه این است که در دوره پانزدهم تقنینیه وقتی که انتخابات تهران شروع شده بود عده‌ای به خانده من آمدند و گفتند: «فردا بیاید در مسجد شاه و بیاناتی بکنید و مردم را متوجه بکنید به اینکه انتخابات آزاد است و دولت حق دخالت ندارد.» من هم دعوتی از مردم تهران برای حضور در مسجد شاه کردم.

رئیس: بنده استدعا دارم اگر در موضوع صلاحیت دادگاه ایرادی دارید بفرمایید و دفاعتان را بعد بکنید.

دکتر مصدق: آقای هاشمی مربوط به صلاحیت است. کتاب قانون را مرحمت بفرمایید تا بسنده عرض کنم. خواهش می‌کنم ماده ۱۹۴ را قرائت کنید.

منشی دادگاه:

ماده ۱۹۴ - پس از اعلام رسمیت جلسه رئیس دادگاه نام و نام خانوادگی و درجه سن و محل اقامت متهم را پرسیده و منشی دادگاه در برگیهای صورت جلسه می‌نویسد، بعد متهم را مخاطب ساخته و به او تذکر می‌دهد که در جریان دادرسی مواظب اظهارات خود بوده و آنچه را برای مدافعه مفید می‌داند در موقع اظهار دارد. پس از آن به وکیل مدافع متهم اخطار می‌کند که بر خلاف وجدان و قوانین نباید اظهاراتی بکند و مدافعات خود را با نزاکت بیان نماید.

دکتر مصدق: ماده‌ای که مربوط به ماهیت است مربوط به بعد است. ماده ۱۹۴ همین مقدمه است که می‌گوید آنچه برای مدافعه مفید می‌دانند. و متهم برای تیرت خودش باید هر چه را عقیده می‌داند بگوید. اگر نگذارند او حرف بزند به متهم ظلم شده. آقای من اعتراض دارم آقای سرلشکر! اینها همه مقدمه است. وقتی می‌خواهیم بگوییم می‌رویم تهران باید مقدّماتی بچینیم که چرا به تهران می‌رویم. [زنگ رئیس] آقا اجازه بدهید صحبت کنم آقا. یک دقیقه

در خلال این مدت عکاسان و فیلم‌داران از معاهده بین‌المللی و مدت کوتاه فاصله اخطار استفاده کردند و شروع به عکس برداری و فیلم برداری نمودند. صدای فیلم برداری و نور فلاشها صحنه دادگاه را به خود اختصاص داده بود. در این وقت سرتیب آزموده به پا خاست و با کسب اجازه از رئیس دادگاه شروع به صحبت کرد. سرتیب از حوده: با نهایت احترام به عرض تیسار ریاست دادگاه می‌رساند: در اولین جلسه دادرسی پرونده آقای دکتر محمد مصدق و تیسار سرتیب ریاضی، متأسفانه ملاحظه می‌شود که اولاً خبرنگاران محترم جراید و عکاسان رعایت نمی‌فرمایند که این محل، محل دادرسی است نه صحنه تئاتر و نمایش. صدای دوربینهای آنها و نور دستگاههای آنان به طور قطع دادستان ارتش را از انجام وظیفه خطیری که دارد باز می‌دارد. به همین مناسبت از تیسار ریاست دادگاه تقاضا دارم رعایت نظم را فرموده و تذکر لازم را بدهند و از اعمال خلاف قانون جلوگیری کنند. ریاست محترم دادگاه با شایستگی هر چه نماز طبق اصول قانونی اعلام فرمودند: «متهم [او متهم را با کسر هاء] آورد. فوراً دکتر مصدق گفت: آقایان متهم با کسر هاء صحیح نیست. غلط فرمودید. چند نفر خندیدند] یا وکیل مدافع هر گاه ایرادی به صلاحیت دارند بیان نمایند. در اینجا ملاحظه می‌شود که متهم ردیف یک آقای دکتر محمد مصدق در مقام اجرای امر ریاست دادگاه، راه انحراف را در پیش گرفت. سپس مواد قانون مربوط به دفاع و ارجع به صلاحیت را قرائت و تفسیر نمود (مواد ۱۹۴، ۱۹۵ و ۱۹۷ که مربوط است به رسیدگی در ماهیت).

رئیس: خواهش می‌کنم همان طور که آقای دادستان تذکر دادند اقدام نمایید.

دکتر مصدق: جناب آقای سرلشکر، متهمی که شما می‌خواهید او را تیرت کنید با حکم اعدامش را صادر کنید باید از خودش دفاع کند. حالا جناب عالی می‌خواهید از آن حرف [اشاره به دادستان] بشنورث کنید. [بسیار نهایت عصیانیت و با آوازی بلند روی میز کوبید] من به صلاحیت آن مرد هم اعتراض دارم تا جناب عالی بدانید من پیش از اینها به قوانین آشنا هستم. [اشاره به سرتیب آزموده] ایشان لیسانسیه نیستند

سرتیب آزموده: حق ندارید این سوال را بکنید.

دکتر مصدق: ایشان شاید هیچ معلومات نداشته باشند ولی من پنجاه سال است که عمری را در قانون می‌گذرانم. چطور می‌شود در این تالار که این طور مجلل و باشکوه است حرفی بر خلاف قانون بزنم؟ پس گوش بدهید. باید یک چیزهایی به عنوان مقدمه گفته شود و آن مقدمه را بگویم و بعد قانون اجرا شود. آقا، همه‌اش مربوط به قانون است. ولی متن قانون را بدون مقدمه نمی‌شود توضیح داد. شما افسر هستید؛ اگر مقدماتی برای جنگ تهیه نکنید می‌شود جنگ کرد؟ باید مقدماتی برای جنگ تهیه کنید؛ غذا حاضر کنید، چادر آماده نمایید، وسایل را تماماً رو به‌راه سازید. بعد برای جنگ تشریف ببرید. بدون تهیه مقدمات حتماً شکست می‌خورید.

رئیس: اجازه می‌دهید جواب عرض کنم؟ مقدمات در جنگ همان‌طور که فرمودید درست است. مقدمات دادگاه هم همین است که به نقص پرونده ایرادی اگر دارید بفرمایید تا در صورت مجلس قید شود، و البته ما قانون را اجرا می‌کنیم. بفرمایید، آن وقت گوش ما و وجدان ما به حرفهای شماست.

دکتر مصدق: جناب تیسار. وقتی می‌خواهم اعدام شویم چکار دارم که شما مأموریت دارید می‌خواهید برسوید.<sup>۶</sup> اگر می‌خواهید جواب ندهم، می‌روم و شما هم حکم اعدام را صادر کنید. رئیس: راجع به این سه سوالی که رسماً در صورت‌جلسه قید شده و به عرض رسید فعلاً جوابی نمی‌دهید؟ دکتر مصدق: کدام سه سوال؟

سرفهنگ بزرگشهر: سه سوال عدم صلاحیت، نقص پرونده و مرور زمان. دکتر مصدق: اجازه بده آقا موضوع اعتراض به صلاحیت دادگاه مقدمات دارد و ما مقدمات را نگوئیم و ما صغری و کبری ترتیب ندهم، حضار چه می‌فهمند که حرف من صحیح است. اجازه بفرمایید من اعتراضات خود را در مورد آن مرد بکنم. اگر تصدیق فرمودید، در صلاحیت دادگاه صحبت می‌کنم.

رئیس: افسران میر غضب نیستند و جناب عالی مختار هستید که فرمایشات خود را بفرمایید.

دکتر مصدق: هر کاری دلتان می‌خواهد بکنید.

رئیس: ما گوش داریم، وجدان داریم و حضرت عالی هم فرمایشات خود را بفرمایید. شما حق ابراد عدم صلاحیت یکی به دادگاه و یکی به دادستان دارید.

دکتر مصدق: ای کاش عملیات این آقای سرتیپ آزموده از قانون منحرف نبود. ایشان لوایح قانونی را در اصلاح ارتش که بسیار اثر نیکویی داشت از قبیل اینکه دادستان باید معلومات حقوقی داشته باشد و درجه تحصیلاتشان از لسانس کمتر نباشد و غیر قابل تغییر باشد که با نهایت استقلال و آزادی عمل کند و هر کس از نظر اجرای مقاصد خود دادرسی را برای دادگاه تعیین ننماید، به استناد یک تصویب‌نامه مهمی که در هیئت وزیران صادر شده بود<sup>۷</sup> زیر پا گذاشت و اجرا نکرد. در صورتی که هیچ وقت اینجانب خارج از حدود اختیارات لایحه‌ای تصویب ننموده‌ام. لوایح قانونی من قبلاً در روزنامه‌ها منتشر می‌شد و در جلسه علنی مجلس شورای ملی هم تقدیم می‌گردید که آنها را به کمیسیونهای مربوطه خود ارجاع می‌نمودند. چنانچه یکی از این لوایح بر خلاف قانون، با خارج از اختیارات تصویب شده بود همان نمایندگان که شدیداً با من مخالف بودند و می‌خواستند از من سلب اختیار کنند، در مجلس اظهار می‌نمودند و توضیحات لازم را می‌دادم؛ و اگر معلوم می‌شد که از حدود اختیاراتم تجاوز کرده‌ام هرگز راضی نمی‌شدم که دیگر از آن اختیارات استفاده کنم، ولو اینکه منجر به سقوط دولت می‌گردید.

ای کاش تیسار به همین درجه هم قناعت فرموده بودند. اکنون با کمال تأسف عرض می‌کنم. توجه فرمایید تیسار سرلشکر محترم! برای همان مواردی هم که بر طبق لوایح اینجانب نقض شده بود و ایشان آنها را زنده



کرده‌اند. احترامی فائز نشده‌اند. بنده یک‌لوازیج قانونی تصویب کردم. [حذف] محاکم اختصاصی را، چه در دیوان کیفر و چه دادگاهی که در مالیه بود و چه دادگاهی که در وزارت جنگ برای اشخاص غیر نظامی بود، در لایحه حذف محاکم اختصاصی گذراندم. مقررات دیگری هم که در ارتش بود لغض کردند. نپسار آمدند و رفتند با خودشان تصویب‌نامه مبهمی نوشتند که اختیارات من فقط مربوط به تشکیلات وزارت جنگ بوده و آنها که مربوط به غیر مواد فضایی است من آنها را حق تصویب نداشتم و از اختیارات قانونی تجاوز کرده‌ام. در ماده واحده<sup>۱</sup> راجع به اختیارات من مصرح است که متن آن عیناً نقل می‌شود:

بدشخص آقای دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر اختیار داده می‌شود که از تاریخ تصویب این قانون تا مدت شش ماه لوایحی که برای اجرای مواد نه گانه برنامه دولت ضروری است و در جلسه هفتم مرداد ماه ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی و در جلسه یازدهم مرداد ماه ۱۳۳۱ مجلس سنا به شرح ذیل:

- ۱) اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها
  - ۲) اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیله تقلیل در مخارج و برقراری مالیاتهای مستقیم و در صورت لزوم مالیاتهای غیرمستقیم
  - ۳) اصلاح امور اقتصادی به وسیله افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی
  - ۴) بهره‌برداری از معادن نفت کشور، با رعایت قانون ۹ ماده‌ای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و تهیه و تدوین اساسنامه شرکت ملی نفت
  - ۵) اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدام کشوری و قضایی و لشکری
  - ۶) ایجاد شورای محلی در دهات بمنظور اصلاحات اجتماعی به وسیله وضع عوارض
  - ۷) اصلاح قوانین دادگسری
  - ۸) اصلاح قانون مطبوعات
  - ۹) اصلاح امور فرهنگی و بهداشتی و وسایل ارتباطی
- تصویب شده است تهیه نموده و پس از آزمایش آنها را متهی در ظرف شش ماه که مدت این اختیارات است تقدیم مجلسین نمایند و تا موقعی که تکلیف آنها در مجلسین مسعین شده است لازم الاجرا می‌باشند.

خوب توجه فرمایید قسمت آخر را آقای رئیس محترم دادگاه که نا تکلیف آن از طرف مجلس روشن نشود لازم الاجرا است. پس یک قانون است. تصویب‌نامه هیئت وزیران با روی یک قانون گذارده است. جناب ایشان [اشاره به سرتیپ آزموه] آقای رئیس. به موجب یک چنین تصویب‌نامه‌ای آمدند و تمام تشکیلاتی را که من داده بودم منحل کردند. خوب بعد چی گفتند؟ گفتند چون این تشکیلات را منحل کرده‌اند. پس قانون داندسی ارتش بدجای خود و به قوت خود باقی است و باید اجرا شود. [در این موقع دکتر مصدق که به حالت ایستاده روی میز خم شده بود کاملاً خسته به نظر می‌رسید] خسته شدم. اجازه دهید بنشینم. نمی‌توانم بایستم، به خدا نمی‌توانم. رئیس: آقا استدعا می‌کنم، خواهش می‌کنم بنشینید.

دکتر مصدق [با شوخی]: راستی از ته دل و با میل اجازه می‌دهید؟

رئیس: با نهایت میل. (دکتر مصدق نشست.)

دکتر مصدق: ماده ۲۲ همان قانون منسوخه دادرسی و کیفر ارتش به موجب لوایح من که ایشان می‌گویند به قوت خود باقی است می‌گوید: «در محبت هر دیوان حرب یک باز پرس و یک دادستان و یک منشی موجود است.» بنابراین هر دیوان حربی یک دادستان مخصوص دارد که باید به وظیفه خود عمل کند و دادستان ارتش و پا به قول آقای سر تپ آزموه دادستان کلی ارتش و وظیفه‌ای غیر از این دارد که باید انجام دهند. یعنی دادستان نمی‌تواند هم کیفر خواست را تنظیم کند و هم ناظر جریان دادگاه باشد و دو کار که باید دو شخص مختلف انجام دهند این آقای هر دو را خودشان می‌خواهند بجا آورند. همچنین طبق همان قانون منسوخه، دادستان ارتش باید دو محل اداره دادرسی که در مرکز تشکیل می‌شود انجام وظیفه کند نه در تالار آئینه سلطنت آباد.

آقای رئیس دادگاه، این شخص رجال مثلث<sup>۱</sup> را زندانی کرده اند. آنها در این سرما تلف خواهند شد. [با حالت تأمر شروع به گریه کرد: سپس به سخن ادامه داد] حالا یک مطلب دیگر اینکه ایشان نمی‌توانند در دادگاهی که متهم تا روز ۲۸ مرداد رئیس ایشان بوده است سمت دادستان داشته باشند. بند ۶ ماده ۳۷ قانون دادرسی ارتش می‌گوید: «افسرانی که تحت او امر متهم در زمان ارتکاب بزه متشبه انجام وظیفه نموده اند، نمی‌توانند به سمت ریاست یا کارمندی دادگاه انتخاب یا وظیفه دادستانی یا بازرسی را عهده دار شوند.» چون آقای سر تپ آزموه آن وقت رئیس اداره مهندسی ارتش بودند و اکنون در این دادگاه می‌خواهند انجام وظیفه کنند.

حال آقای رئیس دادگاه، خیال می‌کنید من دیوانه هستم. همه اش که نمی‌شود روی ماده صحبت کرد. والله اگر شما حکمی بدهید و بگویید «نفهمیم»، مسئول هستید. اگر کسی محتاج نباشد که کاری انجام ندهد و انجام بدهد، خلاف وجدان رفتار کرده. من باید شما را روشن کنم. شما باید وجدان خود را قاضی کنید. آدم بی‌غرضی از حرف کسی رنجش حاصل نمی‌کند. باید گذاشت اگر یک نفر درد دارد یا بغضی دارد بگوید. پس آدم بی‌غرضی، آدمی که می‌خواهد در مقابل وجدانش شرمند نباشد جلوی حرف کسی را نمی‌گیرد. و این آدم با کمال ملایمت صبر و حوصله می‌کند. امروز همه دنیا منتظر این هستند که ببینند این دادگاه چه حکمی می‌دهد. برای شما همچو روزی پیش نیامده و شاید هم پیش نیاید که با دادن یک رأی می‌توانید یک خدمتی به مملکت بکنید. شایسته نیست که دنیا بگوید، حریف ما بگوید یا دست چهار نفر افسر ما را مقلوب کرد. این امر برای شما شایسته نیست. شما باید بروید جنگ کنید و حق ایران را بگیرید. شانه از زیر خدمت خالی نکنید. تمام اینها می‌گویند دولتی که ما [با آن] مبارزه می‌کردیم هر جا رفت یک نفر آدم پیدا نکرد و همه گفتند ما حاضر نمی‌شویم یک ملت مظلومی مثل ایران را از بین ببریم. [با حالت تأمر شدید و در حال گریه] ولی همه عوامل در این مملکت است که مقاصد بیگانه را انجام دهند.

رئیس دادگاه با قطع کلام دکتر مصدق و با عصبانیت از جای خود برخاست و گفت:

آقا ما مقاصد بیگانه را انجام نمی‌دهیم. ما سربازیم. [چند نفر از تماشاچیان کف زدند] آقای دکتر مصدق، به ما اهانت نکنید! خیلی بد است که بگویید ما مقاصد بیگانه را انجام می‌دهیم.  
دکتر مصدق: شما اگر ندانید...

رئیس: ما همه وطن پرست هستیم. این حرفها صحیح نیست. ما به خاطر شیخوخیت به شما احترام می‌گذاریم. به خاطر داشته باشید این مجلس روضه خوانی نیست.

دکتر مصدق: ما این روضه خوانی را در شورای امنیت هم کردیم. جمله شرطیه اگر است و من با اگسر هزار

حرف می‌زنم. این بود اعتراضات ما نسبت به آن مرد که حق تشستن در دادگاه را ندارند و باز تکرار می‌کنم حق ندارند.

سرتیپ آزموته؛ با نهایت احترام به عرض دادگاه محترم می‌رسانم: برای دادستان ارتش مایهٔ پستی تأسف و نأفر است که یکی از ابناء این وطن که خود را تحصیلکرده و دکترای حقوق می‌داند، نه رعایت موازین قانونی را می‌کند و نه از اهانت به یک عده سرباز و جانباز فروگذاری می‌نماید. بهر حال همان طوری که عرض شد در این قسمت عرضی ندارم جز ابراز تأسف.

نمی‌دانم بیانات متهم را از کجا جوابگویی کنم. چون روی یک مادهٔ قانون دادرسی و کسبفر ارتش چه در ضمن بیاتشان و چه در خانمهٔ بیاتشان بحث نمودند و تذکر دادند، اینجانب اولین پاسخ را به آن بیان متهم می‌دهم: بیان این بود که به استناد بند ۶ مادهٔ ۳۷ قانون دادرسی و کسبفر ارتش، دادستان این دادگاه که دادستان ارتش است نمی‌تواند انجام وظیفه کند. این بیان آقای مصدق، دکتر دو علم حقوق، که دادستان ارتش را بیسواد می‌خواند به نظر می‌رسد مانند بیانات دیگرشان باشد. باز هم بهترین عبارت این است که گفته شود مایهٔ تأسف است. اگر بند ۶ مادهٔ ۳۷ دادستان ارتش را از انجام وظیفه باز دارد، به‌طور قطع دادرسان محترم این دادگاه نیز مشمول همان بند هستند زیرا این متهم می‌گوید: «من وزیر دفاع ملی بودم. دادستان ارتش رئیس ادارهٔ مهندسی ارتش بود و سرئوس من بود. بسدین مناسبت حق ندارد در این دادگاه دادستان باشد.» ایشان اشیاء می‌کنند. معلوم می‌شود ایشان و وکیل مدافعشان، که حفاً باید وکیل مدافع موکل را ارشاد نماید، کسبفرخواست دادستان ارتش را قرائت ننموده‌اند که دادستان ارتش مدعی است که این متهم از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد ماه ۳۲ یاغی بوده، و نفهمیده‌اند که دادستان ارتش کسبفرخواست صادر نموده که در ایام ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ مرداد یاغی بوده است. و بنابر این جای تردید نیست که دادستان ارتش امروزی که آن روز رئیس ادارهٔ مهندسی ارتش بوده این تنگ را نداشت که مرئوس یاغی باشد و دادستان ارتش در آن چهار روز این متهم را وزیر دفاع ملی نمی‌داند که او در این دادگاه محترم بگوید: «من وزیر دفاع ملی بودم و دادستان ارتش مرئوس من بود.» همهٔ بیانات این متهم از این قبیل است. ملاحظه فرمایید ایشان بین حرف من حرف می‌زنند و عوامفریبی می‌کند. گاه خود را به‌گریه می‌اندازد. رعایت نزاکت را هم نمی‌نماید. او مرا بیسواد می‌خواند عاقل از اینکه هرچقدر دادستان این دادگاه بیسواد باشد، ظاهر امر این است که به قول «اگرهای» شرطی ایشان اگر چنین حقیقتی باشد باز این به نفع متهم است و این دیگر ایراد ندارد.

عنوان نمودند که به استناد مادهٔ ۱۰ قانون دادرسی ارتش دادستان ارتش حق ندارد در دادگاه حاضر شود. یک عبارت بهتر از این هم فرمودند و آن این بود که اظهار داشتند: «دادستان ارتش در ادارهٔ دادرسی ارتش که در پایتخت تشکیل می‌شود باید انجام وظیفه کند. چرا به تالار آئینه سلطنت آباد آمده است؟» بنده تصدیق می‌کنم که این تالار آئینه جای خدمت اصلی دادستان ارتش نیست. ولی چه باید کرد؟ چون ایشان در تالار آئینه تشریف دارند بناچار بنده هم باید در معیشتان در تالار آئینه باشم. اصلاً اگر فرمایشات این آقایان توجه فرموده باشم بنده حق ندارم از چهار دیواری دادرسی ارتش جایی بروم. چون مادهٔ ۳ قانون دادرسی ارتش نوشته است که دادستان ارتش در ادارهٔ دادرسی ارتش انجام وظیفه می‌کند.

اظهار کردند هر دادگاه یک بازپرس و یک دادستان دارد و نتیجه گرفتند دادستان ارتش نمی‌تواند در دیوان حرب انجام وظیفه کند. این اظهار هم از یک دکترای حقوق بسیار شنیدنی است. هر چند این اظهار حاجت به توضیح و استدلال برای رد ندارد ولی محض اینکه جای سوء تعبیر و تفسیری باقی نماند به عرض می‌رسانم که در مادهٔ ۱۵

قانون دادرسی ارتش عیناً آمده چنین است: «دادستانهای نظامی در انجام وظایف محوله به نام دادستان ارتش اظهار عقیده می نمایند.» دادستان ارتش سمت ریاست بر کلیه دادستانها دارد و در وزارت دادگستری هم همین طور دادستان استان یک و دو معاون دارد. دادیار دارد، دستگاهی دارد. حال ببینیم اگر پرونده ای به دیوان جنایی سپهران رفت و دادستان استان خودش رفت در دادگاه جنایی و خواست دفاع کند آیا یک دکتر حقوقی در این مملکت پیدا می شود که بگوید چرا خودش رفت و باید از اطاق مخصوص خود خارج نشود؟ حالا ایشان فرض کنند دادستان ارتش به این دادگاه نمی آمد؛ تصور می کنید چه می شد؟ مطابق همین، دادستان ارتش دستور می داد که مثلاً سرکار سرهنگ افبائی به نمایندگی من برود و به قول ایشان در تالار آئینه و وظیفه اش را انجام بدهد. تردید ندارم اگر این عمل هم می شد این آقا حرف دیگری می زد.

فرمودند که دادستان ارتش و رجال مملکت را زندانی کرده است، بنده نمی دانم این آقا در این دادگاه و کیل مدافع است یا متهم؟ آن رجال که در این دادگاه نیستند که این آقا و کیل مدافع آنها شود. جای تأسف است که حالت ترحم به خود گرفته و گفتند این رجال دارند از دست در می روند و سرما امروز و فردا آنها را می کشد و حال آنکه این رجال حالشان بسیار از اینجانب و افراد مردم بهتر، وضع گذران زندگی شان خوشتر و از هر حیث آسوده و راحت تر بسر می برند. کما اینکه یکی از آن رجال همین متهم حاضر است که خود می داند به محض اینکه کوچکترین اظهار کسالت می کند، پزشکان درجه اول در بالین او هستند و همه گواهی داده اند که حالشان بسیار خوب است و روحیه شان بسیار قوی. ایشان مرا خوب می شناسند. من بخوبی می دانم که ایشان به محض اینکه اراده کنند گریه را سر می دهند. در همان حال هم با کوچکترین اراده ای قاه قاه می خندند. این واقعاً عجیب است که پیش دادستان ارتش، کسی که او را خوب می شناسد، در مقابل صد نفر نمایانچی، ایشان می گویند و رجال مملکت دارند از سرما از دست می روند. در حالیکه تمام این متهمین روزی نیست که چه خود و چه خانواده شان از اینجانب تشکر نمایند و در نهایت رفاه بسر ببرند.

شرح مبسوطی بیان داشتند که سر تیب آزموده کلیه لوایح قانونی ایشان را به دور انداخته، خود رفته در دادستانی ارتش نشسته و هر کاری دیش می خواهد می کند. این مفاد فرمایششان بود. در این مورد به طور کلی به عرض می رساند که سر تیب آزموده یک نفر سر باز است. حال اگر قانون با روح این متهم سازگار نیست، به سر تیب آزموده مربوط نیست. [مصدق ختدبد] هر چند اینجانب بر نامه کارم در اینجا این است که اساساً به موضوعاتی که خارج از حدود ادعایی است که نمونه ام جواب ندهم. ولی چون این اعلام را نمونه ام و اکنون برای اولین بار است که اعلام می کنم، مختصری راجع به این امر آقای مصدق [دکتر مصدق گفت: «آن مرد دکتري را هم از من سلب می کند.» که بلافاصله سر تیب آزموده کلمه «دکتر» را اضافه کرد.] ذهن دادگاه محترم را روشن می سازم.

آقای دکتر مصدق دستگاه قضایی ارتش را به روز سپاهی انداخته بودند. لوایحشان نه با اصول نظامی منطبق بود نه با اصول قضایی و نه در هیچ نقطه دنیا نظیری در امور نظامی مانند لوایح ایشان وجود نداشت. مثلاً در همه دنیا سپاه ارتش نمی تواند وجود خارجی داشته باشد جز بر مبنای انضباط. ارتش آمریکا، فرانسه، روسیه، انگلستان، افریقا و سوئیس که ایشان دکترای حقوق از آنها هستند و همه ارتشها از ازمته قدیم تا امروز سر وجودشان روی انضباط است و تا دنیاست خواهد بود. اگر در ارتشی انضباط نباشد اساساً آن جماعتی که گرد هم جمع شده اند نام ارتشی به خود نمی گیرند.

این آقا قانون وضع کرده بود که اگر افسر قضایی مثلاً در تربسته جام یا یک نفر افسر قضایی ارتش در خیابان

محکم یک سبلی به گوش فرمانده تپ بزند، آن فرمانده حق ندارد اصلاً به او بگوید: «چرا به گوشم زدی؟» قانون این آقا میراشرش بر این پایه بود. این آقا قانون وضع کرده بود و عملی ساخته بود که در دستگاه قضایی ارتش چند نفری هیئت نظامی ریاست کنند که درست شبیه این است، که بنده بیسواد بروم در دستگاه قضایی دادگستری با لباس سرتیپی انجام وظیفه کنم. این آقا ضمن آن قانون رشوه‌های خوبی هم داده بود. مثلاً این قانون است و خلاف نمی‌گویم و ناپیچام صریحاً بگویم طبق قانون اساسی در تمام کشور ایران یک دیوان کشور وجود دارد، مناسقاته قانون از این آقا کسی نپرسیده که «چه چه مناسبت در دستگاه قضایی ارتش قانونی وضع کردی که صریحاً نوشته‌ای دستگاه قضایی ارتش یک دادگاه انتظامی است که رئیس آن با حقوق و امتیازات رئیس دیوان کشور است؟» اینجانب تا این لحظه نفهمیدم که رئیس دادگاه انتظامی ارتش دارای امتیازات رئیس دیوان کشور است، مفهومی چیست. همین لحظه در این کشور به‌دبخت ما چند نفری افسر ارتش<sup>۱۲</sup> و چند نفر غیر نظامی<sup>۱۳</sup> گرد هم روزها جمع می‌شوند بدون اینکه کوچکترین کاری داشته باشند، و روی قانون این آقا، هنوز هم اینجانب پس از سه ماه موفق نشدم که شمر آنها را از بیت‌المال مسلمین بکشم. زیرا چند نفری که این آقا دور خود جمع کرده بود و حقوقات گزافی به اصطلاح خود قانوناً برای آنها منظور کرده بود، حقوق می‌گیرند و کاری ندارند.

یک رمز دیگر بقای ارتش روی سلسله مراتب فرماندهی است. این ارتش یعنی ارتش ایران یک قانونی داشت و دارد به عنوان قانون دابرسی و کیفر ارتش مصوب دی‌ماه ۱۳۱۸ مجلس شورای ملی. این قانون از سال ۱۳۱۸ جاری بود و خود اینجانب در عرض سه سال به این طرف و خود این منم بخوبی شاهد است که من چه زحمانی شب و روز کشیدم که نواقص این قانون رفع شود. این منم با نهایت بی‌انصافی مرا بیسواد خواند. من از او نمی‌پرسم که در شهریور ۱۳۳۱ که نه شما مرا می‌شناختید و نه من شما را، مگر شما به من طی ننامه رسمی ننوشتید که ریاست کمیسیونی را که اعضایش را خودتان انتخاب نموده بودید بر عهده بگیرم و قانون کیفر ارتش را اصلاح کنم؟ شما مگر فراموش کرده‌اید، شاید خوش گذرانی سلطنت آباد از یاد شما برده باشد، که چه روزها و شبها با آن کسانی که بیست‌شانده شما بودند و می‌خواستند سلسله مراتب فرماندهی را از دستگاه کیفر ارتش بردارند نبرد کردم؟ این سرتیپ ریاحی شاهد هستند که روزی که اینجانب به ریاست اداره مهندسی ارتش منصوب شدم گزارش رسمی به ایشان تقدیم داشتم و یک نسخه هم به این آقا تقدیم کردم و در آن روز نوشتم که این قانون شما چه ضربتی بر پیکر ارتش می‌زند.

این آقا شب می‌خوابید و صبح برای ارتش و دستگاههای آن قانون وضع می‌کردند. این بر خلاف اصول قانونگذاری است. این ماده ۲۶۸ قانون دابرسی ارتش فلسفه دارد، بدلتخواه آن را توضیح نکرده‌اند. فلسفه‌اش این است که یکی از خصایص دادگاههای نظامی در همه کشورهای جهان رعایت اصل سرعت است. این در همه دادگاههای نظامی جهان اصل است. روی این اصل [است] که دادگاههای نظامی به جرایم نظامی می‌رسند و به جرایمی که با امنیت و آسایش عمومی تماس دارد از قبیل رسیدگی به عمل رانر زمان مسلح و توطئه چینیان به‌مزدن اساس حکومت و کسانی که بر ضد قدرت سلطنت قیام می‌نمایند. روی این اصل قانون وضع می‌نمایند که هر وقت زای تجدیدنظر مقرر باشد به دیوان کشور برود باید با اجازه فرماندهی کل قوا باشد.

پس از سقوط مصدق، پس از اینکه فادر متعال این کشور را نجات داد، پس از آن همه غیرت و مردانگی مردم شاه دوست تهران و شهرستانها، شیرازه‌ای را که این منم در دستگاه قضایی ارتش از هم گسیخته بود مقامات عالی‌رتبه در صدد ترمیم آن برآمدند و دوباره سازمان دادستانی ارتش - اداره دابرسی ارتش - را که این منم از بین

برده بود تأسیس نمودند. به من امر شد که به سمت دادستان ارتش منصوب شوم. یسنا به خصیلت سرپسازي و روح فرمانبرداري اطاعت امر کردم. شاید مدت سه ماه باشد که هنوز موفق نشده‌ام بی‌انضباطی‌هایی را که این سردر در دستگاه قضایی ارتش به راه انداخته بود از بین ببرم. مفتخرم که در پرتو همکاری عده‌ای از افسران ارتش که چهار نفر آنان در این دادگاه حضور دارند، توانستیم دکتر مصدق را تسلیم دادگاه نماییم. حالاً این آقای دکتر مصدق ناله‌شان برای رجوع مملکت بیرون می‌آید و در این دادگاه برای رجوع مملکت گریه سر می‌دهد. کدام افتخار برای دادستانی ارتش بالاتر از این است که در مدتی کمتر از دو ماه توانست برای دکتر مصدق و امتثال او کیفرخواست تنظیم و آنها را تسلیم دستگاه عدالت نماید؟ به دستور هیئت وزیران کمیسیونی برای بررسی تجاوز از ۹ ماده اختیارات تفویضی مجلس شورای ملی تشکیل گردید.<sup>۱۲</sup> به علت اختصاصی بودن محاکم نظامی نظر دادند حق دخالت در دستگاه قضایی ارتش را نداشته زیرا به موجب اصل ۸۷ متمم قانون اساسی مجاز نبوده است.

حواشی از شعبه ۹ دیوان عالی کشور در دست است که قرائت می‌شود:

شماره ۱۷۱۹۵ مورخ ۳۲/۷/۱۱ دفتر دیوان عالی کشور به دفتر قضایی ارتش راجع به درخواست فرجامی سیاهوش امین تاطقی که به لزوم تصویب بزرگ ارتشداران فرمانده اشاره شده (ارجاعی داندوسی ارتش به دیوان کشور).

ساعت ۵/۳۰ تنفس داده شد. دکتر مصدق فبای برگ خود را از تن بیرون آورده زیر سر گذاشت و روی نیمکت به استراحت دراز کشید.<sup>۱۵</sup>

### \*\*\*

در ساعت ۵/۴۵ جلسه دادگاه دوباره تشکیل شد. سرتیپ آزموده در پی اظهارات گذشته خود ادامه داد: شعبه ۹ دیوان کشور در باره منحل بودن دادستانی ارتش قانون مصوب ۱۳۱۸ را تأیید و از این رو قسانوفا کیفرخواست صادر و انجام وظیفه قانونی می‌نمایم. گریه، صحنه‌سازی و تحریک احساسات دلیل نداشتن حرف قانونی است. اینجا مجلس عزرا نیست. درباره صلاحیت باید خود را مطیع دادگاه دانست.

رئیس: آقای دکتر مصدق اگر اعتراضی به صلاحیت دادگاه دارید اظهار نمایید.

دکتر مصدق: بله بله، خیلی صحبت دارم؛ باید جواب آقا را بدهم و بعد هم بر صلاحیت خود دادگاه اعتراض کنم. بنده از بیانات آن مرد تشکر می‌کنم. بیانات جامعی بود. خود ایشان می‌دانند من هرگز به مقام ایشان اهانت نکردم. من نسبت به ایشان نسبت بیسوادی ندادم. ایشان فرمودند منمهم با کسر هه. بنده عرض کردم با این تلفظ صحیح نیست. منمهم با فتح هه صحیح است. ایشان نمی‌دانستند که این موضوع غلط است. این را می‌گویند جهل مرکب که انسان یک چیزی را نداند و خودش هم نداند که نمی‌داند. [خنده حاضرین] به علاوه این نامه‌ای است که خودشان به خط خودشان در تاریخ ۳۲/۵/۱۳ در موقعی که می‌خواستم دادستان و قایع شیراز<sup>۱۴</sup> شوند، خودشان به من نوشته‌اند: «مرا از این کار معاف کنید. من فاقد هرگونه تحصیلات و سوابق قضایی هشتم و یکی از معایب و مفاسد اصلی سازمان قضایی ارتش آن است که افسران بی‌اطلاع در امور قضایی را در کارهای قضایی می‌گذارند»<sup>۱۳</sup>

خوب دقت کنید. حضرت آقای سرتیپ زاده<sup>۱۸</sup> ... ببخشید، سرتیپ آزموده که تا این حد خود را بی‌اطلاع معرفی می‌کند، حالاً دادستان ارتش شده، بنده که جسارتی نکردم. خودشان نوشته‌اند که بی‌اطلاع هستید.

[رئیس با نواختن زنگ خواهش کرد که در صلاحیت دادگاه صحبت کند]

دکتر مصدق [با تندى]: آقا شما يك ساعتونيم بعداستان وقت داديد هر چه دلش خواست بگويد. حالا چرا اجازه نمي دهيد من حرفم را بزنم؟

رئيس دادگاه: بفرمايد حرفتان را بزنيد؛ ولي استدعا دارم مربوط به موضوع باشد.

دکتر مصدق: شما حق داريد از من بخواهيد خلاصه حرف بزنم. اين اخلاق افسران است - بزويدا زيود باشيد؟ چکم؟ اينجا مدرسه نيست، مکتب نيست، قضاوت نيست. افسر که اهل اين حرفها نيست؛ اهل مباحثه نيست. امر است؛ دستور است؛ زيود باشيد! آخر قربان اجازه دهد.

رئيس [با خنده]: اينجا مدرسه نيست، ولي قضاوت هست.

دکتر مصدق: آقاى رئيس، مجلس شورى ملي به من اجازه قانونگذارى داده که نسبت به اين ۹ ماده بنويسم؛ و تا زماني که لواييم بمجلس داده نشده بود مى شد اعتراض کرد. ولي بعد از تصويب آنها به وسيله احدى، نه ديوان کشور، نه تصويبنامه هيئت وزيران، حق القاي آن را ندارند.

اين آقاى محترم [شماره به سرتيب آورده] خيلي فهميده است. خيلي در کار خودش زرنگ است و مى داند يك هيئت نظامى در اينجا نشسته و من هم هر شب در ميان يك مشت نظامى که چهار چشمى مرا مواظب هستند<sup>۱۱</sup> زندگى مى کنم. مى خواهد با حرفهاى خود نظاميها را عليه من تحريك کند که عصبينى بر افسران بنمايد که افسران امشب در زندان بلايى به سرم بياورند که آن سرش ناپيداست. [خنده تنديد حاضرين به علت عبارت «بلايى به سرم بياورنده»] ما گفتيم چرايم نظامى دو قسم است؛ يکى جرايى که در حال خدمت است که آنها در صلاحيت دادگاه نظامى است؛ ديگرى خارج از آن است که در صلاحيت دادگاه عاды است. اگر افسرى وقت و بازن يك سر باز مقاربت کرد. اين چه ربطى به امور نظامى دارد که مى فرمايند من اساس سازمان ارتش را متزلزل کرده ام. در اينجا افسر حتماً مثل سايرين بايد تحت نظر قضاوت مطلع و غير نظامى محاکمه شود. قاضى بايد مطلع باشد؛ بايد غير قابل تغيير باشد؛ بايد حقوق خوب بگيرد. غيره امر است. سبهد فرموده اند سر لشکر فرموده اند بايد فلانى محکوم شود. اگر قاضى بداند کسى نمى تواند او را تغيير بدهد، ديگر به اين گونه امرها و حرفها تسليم نمى شود. آقا، چرا قاضى انگليسى در دادگاه لاهه به نفع ما رأى داد؟ زيرا مستقل بود. از چرچيل نمى ترسيد؛ مى دانست چرچيل هم نمى تواند او را تغيير دهد. بنا بر اين آزادانه رأى داد. اين منطقي من بود. حالا آقاى سرتيب آورده به من بي رحمت هستند؛ باشند من کوچک شما هستم؛ من فرمانبردار شما هستم. [دکتر مصدق در اين جا صدای خود را بلند کرد] آن مردى گفت «فرمان بردار» يا فتح باب؛ ولي با ضم ب صحيح است. اين را هم بدانند.

حالا من بايد ابيات کنم که اين دادگاه صالح نيست. زيرا من نخست وزير بوده ام و بايد در ديوان کشور محاکمه شوم. بايد توضيح دهم که چرا نخست وزيرم... [ناگهان دکتر مصدق زميت مخصوص و خنده آورى گرفت] آقا، من گلويم خشک شده! عاشورا که نيست، رمضان هم که نيست. بگويد آب بياورند.

رئيس: چشم، غفلت شده؛ معذرت مى خواهم. [يکى از افسران جلو آمد و آب نبات بزرگى به دست دکتر مصدق داد]

دکتر مصدق: ولم کن بابا! آب بياور گلويم ترکيد. [رو به سرتيب آورده با طعنه] اجازه مى دهيد آب بياورند؟ سرتيب آورده [با خنده]: قربان، وقتی که جوچه مى آورند، آب که چيزى نيست. [همه به خنده افتادند. گيلاس آب را که آوردند لاجرمه سرکشيد و با زبان لب و دهان خود را مالش داد].

دکتر مصدق: به به، خوب «خسب» کشيده [الحمد لله که از آب هم مضايقه کردند کوفيان... نشد] خنده شديد

آقایان بدانید که محکومیت ناشی از ایمان و عقیده موجب بقای استقلال مملکت می‌شود و باعث افتخار من است. از بیتم بیرون همه می‌فهمند.

باید مقدمه‌ای عرض کنم که بشود روی حرفهای من قضاوت کرد و اگر جنبه سیاسی جرم معلوم شود ممکن است جنبه قضایی آن خودبه‌خود منتفی شود. راجع به جریانات ۲۲ تا ۲۵ مردادماه:

کسانی که برای استماع کیفرخواست و دفاع متهم در دادگاه حضور بهم می‌رسانند چنین تصور می‌کنند که با چند کلمه حرف طرفین، دادگاه باید تکلیف متهم را معلوم کند و حتی به این هم قناعت نمی‌کنند و می‌خواهند چوبه دار را همان‌جا ببینند. مثلاً در موضوعی که امروز باید مطرح شود آقای سرتیپ آزموده اظهار نموده‌اند که چون در شب روز ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ دستخط عزل اینجناب از نخست‌وزیری به این جانب ابلاغ شده و از آن به بعد رسبت نداشتیم به اعمال خلاف قانونی که به عقیده ایشان اینجناب از آن شب به بعد مرتکب شده‌ام باید این دادگاه رسیدگی نماید. و من هم در جواب عرض می‌کنم که نخست‌وزیر بوده‌ام و بر طبق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی محاکمه نخست‌وزیران در صلاحیت دیوان کشور است و این دادگاه برای رسیدگی صالح نیست. در صورتی که مطلب به این سادگی نیست که گفته شد؛ و در بسیاری موارد منم باید آن قدر توضیح بدهم تا کمترین تردیدی در صلاحیت یا عدم صلاحیت دادگاه نماند. خصوصاً جرمی که بمن نسبت داده شده از جرایم سیاسی است. دفاع از این قبیل جرایم ممکن است روی دو جنبه قرار گیرد: یکی سیاسی و دیگری قضایی. بما اتفاق افتاده که روشن شدن جنبه سیاسی سبب شده که جنبه قضایی دفاع به‌خودی خود حل شود و جای شک و تردید باقی نگذارد. این است که در این مقدمه مطالبی به‌طور اختصار عرض می‌کنم که در مستمعین و قارئین یک سابقه ذهنی ایجاد کند تا در مطالبی که بعداً عرض می‌شود دچار اشکال و تردید نگردند.

برای اشخاص بی‌غرض و آنان که طالب حقایقند هر قدر بیشتر توضیح داده شود بیشتر خوشوقت می‌شوند. چونکه می‌خواهند نزد خدا و وجدان مسئول نباشند. امیدوارم که آقایان قضات اجازه فرمایند اینجناب درست توضیحات خود را بدهم و چنانچه باز هم محتاج به توضیحات شد و دادگاه لازم دانست داده شود و مطلب از ابهام درآید و بکلی روشن گردد.

من از این نظر دفاع نمی‌کنم که دادگاه مرا تبرئه کند و از تضيیقاتی که هر زندانی دچار آن هست راحت شوم. زیرا محکومیت ناشی از ایمان و عقیده، محکومیتی که نتیجه مبارزه آزادی و استقلال مملکت است چیزی نیست که مرا متأثر کند؛ بلکه موجب خوشوقتی است و افتخار من است. بر فرض که از زندان خلاص شوم، در خارج چه تأمین جانی دارم؟ اگر در زندان مرا از بین ببرند همه خواهند فهمید که دست چه اشخاص و چه سیاستمداری در کار پیوسته است. در صورتی که خارج از زندان کسی پی نخواهد برد که مرا کی و چگونه از بین برده است؛ پس دفاع من فقط از دو نظر است: اول آنکه ثابت کنم که با چه استدلال یک عده از رجال و وطن‌پرست را که سرمایه بزرگی برای مملکت خواهند شد به‌جای اینکه تشویق شوند گرفتار حبس و زجر کرده‌اند؛ دوم اینکه با چه لطایف‌الحیل می‌خواهند نهضت ملی ایران را که چند سال است مردم این مملکت در راه آن رنج کشیده‌اند و به نتایج نیکویی رسیده‌اند از بین ببرند و باز وطن عزیز ما را دچار دخالتهای نامشروع و اغراض دول استعماری و عمال آنها بکنند.

اکنون می‌خواهم عرض کنم در اتهامی که بمن نسبت داده شد سه چیز اگر درست روشن شود حق و حقیقت معلوم می‌شود و هیچ کس در اینکه اتهام آبا وارد است یا نیست تردید نمی‌کند.



اول اینکه معلوم شود کودتایی واقع شده یا نشده و اینکه آقای سرتیپ آزموده ذیل عدد ۵ و ۹ کبفرخواست آنرا کودتای دروغی گفته‌اند، صحیح است یا نه.

اگر کودتا نبود، (۱) چرا دستخطی که تاریخ صدور آن ۲۲ مرداد است ساعت ۶ بعد از نصف شب روز ۲۵ مرداد ابلاغ کرده‌اند؟ آیا غیر از اینکه می‌خواستند با قوای انتظامی سازش کنند و زمینه اجرای آنرا فراهم کنند که یکی از آن حرکت بعد از نصف شب بود که مقررات حکومت نظامی منع می‌کرد و عاملین کودتا در آن ساعت همه جا رفتند و هیچ‌یک از قوای تأمینیه به‌من گزارش ندادند، چیز دیگری هم بوده است؟ (۲) چرا قبل از دستگیری من آقایان وزیر خارجه، وزیر راه و آقای مهندس زیرک‌زاده نماینده مجلس شورای ملی را در شیراز در منازل خود دستگیر کردند و به سعدآباد بردند و تا ساعت ۵ روز ۲۵ مرداد در آنجا توقیف بودند؟ (۳) چرا سیم‌های تلفن مربوط به ستاد ارتش را قطع و چرا سیم تلفنخانه بازار را قطع و اشغال نمودند؟<sup>۱۰</sup> اگر این کارها مربوط به کودتا نیست، خوب است آقای سرتیپ آزموده بفرمایند برای اجرای کودتا چه کاری غیر از اینها باید کرد و اگر این عملیات مشمول اصل ۱۳ متمم قانون اساسی راجع به مصونیت مسکن و ماده ۸۲ قانون مجازات عمومی راجع به قیام بر ضد حکومت ملی و ماده ۱۶۸ قانون مجازات عمومی راجع به مواضعه برای ارتکاب جرم و ماده ۱۹۳ همان قانون راجع به تسویف غیرقانونی نیست مشمول کدام یک از مواد قانون مجازات عمومی هستند؟

هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که عده‌ای نظامی مرتکب این اعمال بشوند و عمل آنها مشمول هیچ‌یک از مواد قانون مجازات نباشد و آقای سرتیپ آزموده که خود را دادستان ارتش می‌دانند آنها را تعقیب نکنند و آنها هم خلعت بگیرند و یک عده بیگناه که عملی غیر از صداقت و خدمت به مملکت از آنها دیده نشده و ندانی و تسلیم دادگاه شوند، به خدا یک کلمه از این حرفها را جواب ندهید. و خودتان هم می‌دانید که ... اب ندارید.

دوم اینکه معلوم شود پادشاه حق عزل نخست‌وزیر را دارد یا نه که اصل ۴۶ متمم قانون اساسی مسورد استاد کبفرخواست عیناً نقل می‌شود: «عزل و نصب وزرا بموجب فرمان همایون پادشاه است» که این اصل غیر از یک جنبه تشریفاتی اثر دیگری ندارد. این مثل این است که خریدار و مشتری در خارج معامله می‌کنند، حرفهایشان را می‌زنند و بعد برای انجام تشریفات به محضر می‌روند و محضر فرمان و سند صادر می‌کند. فرمان شاه هم تا همین اندازه فقط جنبه تشریفاتی دارد و پس، و مصلحت مملکت هم در همین است که شاه مداخله در کارها نداشته باشد تا مسئول قرار نگیرد.

اگر بنا بود که پادشاه هر وقت خواست وزیری را عزل و یا نصب نماید، مشروطیت معنا و مفهومی پیدا نمی‌کرد و این همان کاری است که قبل از مشروطیت هم سلاطین استبداد می‌کردند. چنانچه به اصل ۴۴ متمم قانون اساسی دقت و توجه کنند، معلوم می‌شود این اصل که در جمله اول خود می‌گوید «شخص پادشاه از مسئولیت مجری است» و در جمله ثانیه که «وزرای دولت در هر گونه امور مشور مجلسین هستند»، وزرا را مسئول مجلسین نموده است. چنانچه غیر از این بود، یعنی پادشاه در امور مملکت دخالت می‌کرد و مسئول هم نبود، مشروطیت وجود پیدا نمی‌کرد و اگر دخالت می‌کرد مسئول هم بود.

هر شخص مسئول که کاری برخلاف وظیفه و مقررات نمود باید مورد پریش و مواخذه واقع شود و این با یک اصل کلی که مقام سلطنت مقامی است ثابت، مخالف و برخلاف مصالح و منافع شخص پادشاه هم بود. و به همین جهت است که گفته‌اند: «پادشاه باید سلطنت کند نه حکومت.» بنابراین وزرا مسئول مجلسین هستند که هر وقت کاری برخلاف قانون یا مصالح مملکت بکنند، مجلسین آنها را استیضاح کنند و دولت را ساقط نمایند و شخص دیگری را

برای تصدی مقام نخست‌وزیری در نظر بگیرند و به‌او رأی تمایل بدهند. چنانچه قبول نمود، «به‌موجب فرمان همایون پادشاه» نخست‌وزیر شود که بعد در همین جلسه باز توضیحات بیشتری در این باب می‌دهم.

در دوره فترت، یعنی فاصله بین مجلسی که مدت قانونی آن منقضی شده و مجلسی که باید بعداً افتتاح شود، اگر نخست‌وزیری دچار مشکلات سیاسی می‌شد و خارجیها فشار می‌آوردند و نظریاتی داشتند استعفا می‌داد و چون مجلسی نبود که رأی تمایل بدهد پادشاه جانشین او را تعیین و فرمان انتصاب او را موشح می‌کرد. هیچ‌وقت دیده نشده که با حضور مجلسین، پادشاه یا فرمان نخست‌وزیری را عزل کند، آن هم با آن تشریفات و یا تانک و توپ و مسلسل و دیگری را به‌جای او منصوب نماید و در ۲۲ مرداد که تاریخ صدور دستخط است و شب روز ۲۵ مرداد که آن ابلاغ شد مجلس شورای ملی وجود داشت، پس از شبی که دستخط ملوکانه ابلاغ شد تا ساعتی که خانه من بمباران گردید، دولت اینجانب رسمیت داشته. چنانچه عملی برخلاف قانون از وزیر صادر نشده باشد، باید در دیوان کشور محاکمه شوند نه در این دادگاه. این هم برای دلفروشی آقای رئیس دادگاه که تشریف ببرند و بدانند اینجا جای محاکمه من نیست.

به‌خدا همه این کارهایی که علیه من شد ظلم است. من یک درب آهنی خیلی محکم جلوی خانه‌ام گذاشته بودم که باز کردنش لا اقل یک ساعت طول می‌کشید ولی آن شب خودم دستور دادم درب را باز کردند و آن جناب افسر رئیس گارد شاهنشاهی با احترام بمنزل من آمد. فرمان را که دادم تصور جعل کردم. معلوم بود سفید مهر گرفته‌اند و سطرهای آخر را گشاد گشاد نوشته بودند که سطور پر شود، ای کاش فرمان بود و نشان می‌دادم؛ ولی روزی که خانه مرا بمباران کردند، این سند را هم از بین بردند. صندوق آهنی من ساخت روسیه بود، یکم خبروار و پنجاه من وزنش بود، هیچ‌کس نمی‌توانست آن را تکان دهد مگر آنکه چلنگر یا متخصص باشد. با این حال در بلوای آن روز این صندوق را گشودند و قبل از همه اسناد آن را بردند. این سند هم از بین رفت.

به‌حال من که آن جریان توپ و توپ‌کشی و این طرز فرمان‌نویسی را دادم تصور جعل کردم، و این دو موضوع سبب شد که زیر بار فرمان نروم. به‌علاوه اعلیحضرت همایونی یک روز شخصاً به‌من فرمودند: «فلانی اگر روزی بیاید که از من بخواهند کار خلافی علیه مملکت بکنم زیر بار نمی‌روم و استعفا می‌دهم.» من فکر کردم چه‌طور در بودن مجلس شاه برخلاف قانون اساسی فرمان عزل می‌دهد. هنوز مجلس بود و بار فراتم منحل نشده بود. بنابراین زیر بار نرفتم. [دکتر مصدق نگاه می‌کرد به‌صورت سرتیپ آزموده کرد و فوراً روی خود را برگردانده و گفت: «نه. نگاه نمی‌کنم، می‌نرمم بدم بیاید.» خنده چند نفر] اگر شاه می‌خواستند من نیاشم به‌خودم می‌فرمودند: «دکتر چون بسرو گمشوا نمی‌خواهم تو باشی.» در این صورت استعفا می‌دادم.

اجرای دستخط اگر اصالت هم داشت، مرا در مقابل مجلسین مسئول می‌کرد؛ چونکه برطبق اصل ۶۴ متمم قانون اساسی که عیناً نقل می‌شود: «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستحک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند.» غیر از وظایف نخست‌وزیری من وظایف دیگری هم داشتم که باید انجام دهم و آن برطبق قانون اختیارات مصوب ۲۰ مردادماه و ۲۰ دی‌ماه ۱۳۳۱. تنظیم لوائح قانونی بود.

اگر آقای سرتیپ آزموده قبول کنند که این اختیارات به‌شخصی دکتر محمد مصدق که نخست‌وزیر هم باشد داده شده، اینجانب تا ۲۰ دی‌ماه ۱۳۳۲ که اکنون مدتی هم باقی است تا موعد آن منقضی شود، قانوناً نخست‌وزیرم. و مجلس شورای ملی هم اگر در نتیجه فراتم منحل نشده بود و تشکیل جلسه می‌داد، نمی‌توانست به‌واسطه رأی عدم اعتماد دولت را ساقط کند مگر اینکه اول قانون اختیارات را ملغی کند و بعد دولت را ساقط نماید؛ چونکه اختیارات

پزشک‌مخصوص دکتر محمد مصدق که نخست‌وزیر هم باشد داده شده بود. چنانچه آن اختیارات به‌دکتر محمد مصدق خواه نخست‌وزیر باشد خواه نباشد داده شده بود، بر فرضی اینکه در اصالت دستخط تردیدی نبود و نافذ هم بود و من از کار کتاره‌گیری می‌کردم، باز یک وظیفه‌دیگری که تنظیم لوایح قانونی بود داشتم که می‌بایست انجام دهم. پس آنهایی که مرا زندانی کرده و مانع شده‌اند که من وظایف قانونی خود را انجام دهم، باید بر طبق ماده ۱۲۹ قانون مجازات عمومی تعقیب شوند و من بلا تأمل آزاد شوم. اکنون ماده مزبور برای استحضار قارئین عیناً نقل می‌شود:

هر یک از مستخدمین دولت در هر مرتبه و مقامی که باشند، هر گاه برای جلوگیری از اجرای اوامر کتبی یا اجرای قوانین مملکتی یا اجرای احکام یا اوامر عدلیه یا هرگونه امری که از مقامات قانونی صادر شده باشد قدرت رسمی خود را اعمال کنند، از خدمت دولت منفصل خواهد شد.

حال خوب است که آقای سرنپب آزموده بفرمایند که من نخست‌وزیر هستم یا نه؟ آیا وظیفه قانونی خود را در خصوص تنظیم لوایح قانونی خصوصاً اکنون که مجلس نیست باید انجام بدهم یا نه؟ اگر ایشان جرأت نکنند به این سؤال جوابی بدهند و باز به کار خود ادامه دهند، تسل کنونی و تسلهای آینده، جواب این سؤال را به ایشان و ابردهند، گناشان و به اعقاب ایشان یا به آنان که ایشان را تشویق به این کار کرده‌اند خواهند فهماند که نمی‌شود دیگر بیگانگان را بر این مملکت مسلط کرد و هرگز نخواهند گذاشت که این آلهای فعل<sup>۳۳</sup> را به قول آقای سرنپب آزموده در کفرخواست بیگانگان «بر تو من مراد سوار کنند».

سوم اینکه دادگاه حاضر صلاحیت دارد یا نه؟ بر طبق اختیاراتی که مجلسین به من داده‌اند، اینجانب سه لایحه قانونی برای سازمان قضایی ارتش و وظایف آن تصویب نموده‌ام که در ۲۰ اردیبهشت ماه ۳۲ به شماره ۳۸۵۸ به مجلس شورای ملی تقدیم کرده‌ام و مجلس هم آنها را به کمیسیون دادگستری ارجاع نموده است. چنانکه در فاصله بین تصویب لوایح و تقدیم آنها به مجلس، محاکم قضایی چنین تشخیص می‌دادند که لوایح قانونی من در حدود اختیاراتی که مجلسین داده‌اند نیست و با بعضی از آنها از حدود اختیارات خارج شده است، می‌توانستند از اجرای آنها خودداری نمایند. ولی بعد از تقدیم لوایح به مجلس شورای ملی بر طبق قسمت اخیر ماده واحد مصوب ۲۰ مرداد ۱۳۲۹ که برای مدت شش ماه تصویب شده بود و بعد در ۲۰ دی ماه برای مدت یک سال تمدید گردید. [دکتر مصدق من ماده واحد را بار دیگر تا آخر ترائت کرد.]

مراد قسمت اخیر این ماده است که هیچ مقامی حتی محاکم قضایی نمی‌توانند از اجرای لوایح قانونی اینجانب خودداری نمایند. متخلفین بر طبق ماده ۱۲۹ قانون مجازات عمومی که عیناً در فوق نقل شد باید مورد تعقیب قرار گیرند. بعد از توضیحات مختصری که راجع به وقوع کودتا و حتی عزل و نصب وزرا و صلاحیت دادگاه داده شده، لازم است تسدی هم از علل اختلاف بین دربار شاهنشاهی و دولت اظهار کنم.

رئیس: هنوز هم صحبت دارید؟

دکتر مصدق [با خنده]: به! قربان من خیلی حرف دارم. شما به این زودیه‌ها از دست من خلاص نمی‌شوید. تا امشب که ارادت نداشتم. حالا می‌بینم چه اندازه خوش اخلاق هستید.<sup>۳۴</sup> پس هنوز خیلی باید گوش دهید بد نیست. این حرفهای من ببرد می‌خورد. [خنده شدید حضار]

تا آخر ساعت روز ۲۴ مرداد هیچ چیز که موجب اختلاف بین دربار شاهنشاهی و اینجانب باشد وجود نداشت و روابط دربار با دولت عادی بود، البته اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با بعضی از نظریات من که در خیر مملکت و

شاهنشاه بود موافق نبودند که یکی از آنها راجع بهمین اصل ۴۶ منضم قانون اساسی بود که مقامات عالی از آن استنباط معنایی می نمودند که مخالف اصول مشروطیت و عادات و سنن پارلمانی سایر ممالک مشروطه است؛ و ضرورت داشت که مجلس شورای ملی این اصل و بعضی از اصول دیگر مثلاً اصل ۵۰ منضم راجع به «فرمانفرمای کل قشون بری و بحری» را روشن کند تا هیچ کس نتواند از آنها در غیر مورد خود استفاده کند. مجلس با نظر من موافقت نمود و کمیسیون مرکب از هشت نفر از نمایندگان برای اظهار نظر و تقدیم گزارش به مجلس انتخاب گردید. کمیسیون گزارش خود را که گفته شد با موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تهیه نموده بود تقدیم مجلس شورای ملی کرد. ولی دستهای مرموزی نگذاشت آن گزارش در مجلس مطرح شود. و همه روزنامهها مفصل نوشته اند و محتاج به قلمفرسایی نیست.

نظر دیگر من راجع به ۵۶-۰۰ رقیبای بود که از اعلیحضرت فقید به دولت رسیده بود و مجلس شورای ملی در دوره ۱۵ تنبیه به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی واگذار کرده بود که موقوفه خاندان پهلوی کنند و عواید آن را به مصرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی برسانند. چون عواید این رقیبات با خرج تراشیهای مأمورین بهره برداری تکافوی مخارج مزبور را نمی کرد و بهتر بود رقیبات مزبور جزو خالصجات دولتی بشود و مخارج سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی هم از بودجه دولت پرداخته شود که برای کسر اعتبار سازمان هیچ وقت اختلافی بین دربار و دولت نباشد و بعضی اشخاص ناصالح هم به عنوان اداره کردن این املاک و اظهار حسن خدمت همان مشکلاتی را که در زمان شاه فقید برای مالکین املاک مجاور می تراشیدند فراهم نگنند. با این فرق که در زمان شاه فقید اگر مشکلاتی فراهم می نمودند نتیجه آن عاید دربار می شد و در عصر این شاهنشاه عاید مستاجر با مأمورین بهره برداری. این مطالبی که عرض شد حایز آن درجه اهمیت نبود که موجب اختلاف شود. پس آنچه سبب اختلاف گردید. همان دستخط ملوکانه است که اگر در ساعت متعارف و به توسط اشخاصی که معمولاً دستخطها را ابلاغ می کنند به من می رسید. جز یکی از سه طریق طریقه دیگر را نمی توانستم انتخاب کنم:

اول اینکه بعد از وصول بدون تأمل از کار کنار بروم. چون این کار برخلاف مصالح مملکت بسود و در مقابل مجلس و مردم یعنی آن دو میلیون مردم روشنفکر شهرها که رأی به افسای دولت دادند مسؤل می شدم. از کار کنار جویی نمودم. و بسیار جای تأسف و تعجب است که بعضی اشخاص برای تصمیمات مجلسی که طرز انتخاب نمایندگان معلوم است از نظر نفع شخصی خود احترام خاصی قائل می شوند؛ ولی در موقعی که مردم خود مستقیماً و بدون هیچ وسیله و تقلب رأی به انحلال مجلس داده اند اهمیت نمی دهند و این حکم شرعی لاجایی که آب هست نیم باطل است؛ را که ضرب العطل هم شده. از نظر دور داشته اند. کیست که بتواند بگوید که افسراد مملکت در تعیین مقررات خود حق ندارند و مجلسی که معلوم نیست نمایندگانش به چه طرز و طریقه ای انتخاب می شوند از خود مردم احق و اولی باشد؟

دوم اینکه بگویم اعلیحضرت حق عزل مرا به دلایلی که در فوق به آنها اشاره شد ندارند. این کار هم نشدنی بود. چونکه مخالفت اعلیحضرت با دولت در صلاح مملکت نبود. اگر مردم می خواستند مبارزه را ادامه دهند و از دولت حمایت می کردند. سیاستهای خارجی هم که مبارزه را برخلاف مصالح خود می دیدند با دولت مخالفت می کردند؛ و اختلاف بین شاه و دولت موجب جنگ داخلی می گردید. و دیگر از دولت کاری پیشرفت نمی کرد.

سوم اینکه پس از وصول دستخط از کار خارج شوم و بیانیه ای هم با ذکر علت. همچنان که در نیرماه ۱۳۳۱<sup>ق</sup> که اعلیحضرت با تصدی وزارت جنگ من مخالف بودند. دام. برای اطلاع عموم بهم. چنانچه مردم می خواستند

بهمبارزه ادامه دهند، شاهنشاه اوضاع و احوال مملکت را در نظر می گرفتند و هر چه صلاح بود به آن عمل می فرمودند. اگر باز فرمان انتصاب مرا به نخست‌وزیری موشح می فرمودند به کار ادامه می دادم.

زاید می دانم عرض کنم که هر وقت اینجانب می خواستم آزمایشی از افکار عمومی بکنم از مجلسین تقاضای رأی اعتماد می کردم، چون می دانستم اکثریت مجلس با ادامه خدمت من موافق نیست و هر رأی که می دهند روی افکار عمومی است. لذا به همراهی و حمایت مردم باز امیدوار می شدم و به خدمت ادامه می دادم.

انتظار همه این بود که پس از کودتا شاهنشاه در امور دخالت کنند و مقرر فرمایند که مرتکبین آن تعقیب شوند نه اینکه به منظور حفظ اصول قانون اساسی و جلوگیری از خونریزی و هرج و مرج، به طوری که آقای سرنیپ آزموده در ذیل عدد ۹ کیفرخواست توجه کرده اند، رهسپار بغداد شوند و از آنجا قانون اساسی را حفظ کنند.

آقای عزیز، از خارج مملکت که نمی توان این کار را کرد و این مسافرت را نه فقط در خود مملکت بلکه در صفحات اول روزنامه های امریکاهم به فرار تعبیر می کنند، آیا می توان قبول نمود که شاهنشاه بدون دادن یک ابلاغیه برای اینکه مردم از علت مسافرت مسبوق شوند تشریف ببرند و در ممالک دیگر از عهده انجام مطالبی که در کیفرخواست ذکر شده برآیند؟ شاهنشاه در چنین روزها باید از خودگذشتگی نشان دهند و شمشیت اسور را از دست ندهند. من خود از اشخاص سالخورده شنیده ام که مردم در ادوار سابق در فکر روز شامیری بوده اند که در آن روز نقشه و نظریات خود را به کار ببرند. حرکت بی سابقه شاهنشاه و دوری ایشان از مملکت سبب شد که هر کس برای اجرای نظریات خود راهی انتخاب کند، حرفها و سخنهایی بگوید و نقشه های بکشد، خوب است آقای سرنیپ آزموده بفرمایند اگر خودشان در رأس دولت بودند چه می توانستند بکنند، آیا دولت می توانست در آن دو روز از افکار تمام احزاب و دستجات مختلف مستحضر شود؟ در این صورت با چه وسیله ای؟ در صورت امکان آیا می توانست مخالفین سلطنت را بدون ارتکاب عمل تعقیب کند؟ از روی چه قانون؟

آقای سرنیپ آزموده نمی خواهند خود را به این آشنا کنند که تنها نه دولت اینجانب بلکه دولت های قبیل هم که با موافقت سیاست های خارجی کار می کردند و تحرکات خارجی برای تضعیف دولت وجود نداشت، برای انجام این قبیل امور فاقد وسایل بوده اند. آیا آن مردمی هم که هیچ گونه غرض نداشتند با این مسافرت بی سابقه و ندانن یک ابلاغیه موافق بودند؟ آیا دولت قادر بود که از اظهار عقیده این قبیل اشخاص هم جلوگیری کند؟ اگر این کار شدنی است، چرا اکنون هم که سه ماه از آن روزها می گذرد نتوانسته اند از غلبان افکار جلوگیری کنند؟ تسکین افکار به توقیف و تبعید و شدت عمل فراهم نمی شود و هر چه از این قبیل کارها بشود نتیجه معکوس می دهد و بدتر می شود.

من به قدرت مردم کار کردم و اگر افکار عمومی نبود چطور می توانستم انگلیسها را بیرون کنم؟ چطور می توانستم کنسولگریها را ببندم؟ چطور می توانستم در شورای امنیت قانع شوم؟ به خدا این مردم حق دارند در عداد مردم آزاد جهان باشند. به حال شاه رفتند و هرج و مرج ایجاد شد. در نتیجه وقایع بعدست مردم پیش آمد که من نمی توانستم مظلمه آنرا به گریز بگیرم.

نظرم است که روزی محمد علی شاه از من خواست که سه تفاهمی که با مرحوم آیت الله آقای سید عبدالله بهبهانی داشت و من به بهبهانی با آن مرحوم ارتباط داشتم رفع کنم. گفتم: چه احتیاجی به این کار دارید؟ گفتم که لا آیت الله دکانی باز کرده و مناعی می فرزند که آن مشروطه است و مردم خریدارند. شما هم اگر همان مستاع را بفرشید دکان ایشان نخته می شود و نه تنها مشتریان ایشان، بلکه مشتریان دکانین دیگر هم به شما مراجعه می کنند. آیا می دانید جواب من چه بود؟ این بود که سرم بوی فرمه سبزی می دهد.

چنانچه آقای سرتیپ آزموده فدری توجه فرموده بودند، هرگز نمی خواستند که وقایع روزهای آخر مرداد را که علت آن به عرض دادگاه رسید به حساب من و یک عده همکاران می گناهم بگذارند.  
رئیس: با این اظهارات شما در صلاحیت دادگاه، پس برای دفاع چه می ماند؟  
سرهنگ بزرگمهر: دفاع موکل من در صلاحیت در ۴۵ صفحه است که تا به حال فقط ۹ صفحه آن قرائت شده است.  
دکتر مصدق: هنوز خیلی حرف دارم.

ساعت ۸ بعد از ظهر رئیس دادگاه نفس داد و جلسه آینده به ساعت ۱۰ صبح روز دوشنبه ۱۸ آبان ماه ۱۳۳۲ موکول گردید.

## حواشی

۱) روز شروع دادرسی چهار دادگاه های ویژه مأمور رسیدگی به اتهامات دکتر محمد مصدق در مقابله با دادگاهی که روز ۱۳۳۲/۷/۱ تشکیل جلسه داده و قرار بازداشت دکتر مصدق را به اتفاق افراد تأیید کرده بود تفاوت کلی داشت و رئیس و دو تن از کسارمندان آن عوضی شده بودند. رئیس برکنار شده سرلشکر غلامحسین افخمی بود که مدعی دخالت در کوفته های ۴۸ مرد و سوار شدن در تانک و حمله به خانه دکتر محمد مصدق (شماره ۱۰۹ در خیابان کاخ (فلسطین)) شده بود و در این باره مصاحبه هم کرده بود. تشکیل دهندگان دادگاه، فکر کرده بودند که ممکن است به هنگام تقاضای رد صلاحیت این مطالب در دادگاه عنوان شود. لذا سرلشکر قبلی را که بازنشسته بود از بازنشستگی بیرون آورده و با انتصاب به فرماندهی سیاه شمال غرب (آذربایجان شرقی و غربی) به ریاست دادگاه تعیین کردند. سرتیپ افشارپور و سرتیپ تیمور بختیار (که در همین حاز فرماندار نظامی تهران و حومه و فرمانده لشکر ۲ ژوهری و محافظ دکتر مصدق بود) نیز جانشین سرتیپ هوایی سیداحمد بلاسعد و سرتیپ احمد احتسابیان شده بودند. با معرفی که به احوال دو نفر اقبیر الذکر دارم مطمئن هستم که از روی بی میلی به عضویت دادگاه کشانده شده بودند و چون احساس بی علاقه منی از کارشان شده بود عوضی شدند. در هر صورت اجر دنیوی و یا اخروی موافقت با فرار نویف و دکتر مصدق به ایشان گردید.

اما روزگار:

چنان زد بر بساطت بیست پایی که هر خانساک او الفتاد جایی

در روزنامه کیهان شب ۲۴ فروردین ۱۳۳۲، شماره ۵۹۶۸ (در صفحه ۱ و صفحه ۶۶) خبر از محاکمه قریب الوقوع ۱۲ نفر از اسرا و افسران بازنشسته رفته بود که در امر تأسیس و خرید کارخانه پاهری سازی ارتش متهد هستند و در آن میان نام سید سید بازنشسته غلامحسین افخمی و سرلشکر بارشسته محمد دقتری در صدر میهمان بود. فاعترفا یا اولی الأبصار!

۲) روزنامه اتحاد ملی در شماره ۲۹۰ به شنبه ۱۹ آبان ۱۳۳۲ نوشت: «شاید اولین وقعه در تاریخ محاکمات باشد که دیدیم منظم را پس از حضور اعضای دادگاه به جلسه آوردند... بعداً دیگر این کار تکرار نشد. در جلسات بعد دکتر مصدق در حالیکه سربازان مسلح به تفنگ و نیزه از جلو و عقبه ایشان را پاسداری می کردند از محل زندان به سالن دادگاه بدرقه می شدند؛ و علاوه، از اینکه سررگمهر زیر بغل او را بگیرد مسامحت به عمل آمد.

۳) صورت جلسه هر روز به وسیله منشی پس از رسیدن جلسه قرائت می شد. با این فرق که هر روز را با تاریخ و شماره جلسه ذکر می کرد.  
۴) در اولین جلسه دادرسی، در بیانات سرتیپ آزموده ذکر عبارت «... تقاضا دارم و عین نظم را فرموده و تذکر لازم را بدهند...» تهدیدی بود به رئیس و اعضای دادگاه که موافقت را جامع کنند و دکتر مصدق را به حال خود بگذارند. متصفاته باید گفت که سرلشکر قبلی رئیس دادگاه شخصاً مؤدب و خفوش جنس و علاقه مند بود که به دکتر مصدق ادب نشان دهد. روی فشارهای موجود علی الظاهر قطع کلام می کرده، ولی تهدید سرتیپ آزموده هم هشدار می بود که مکلف به اطاعت از آن بود.

۵) اطلاق «آن مرده» سرتیپ آزموده اصطلاحی شد که تا آخر محاکمات در دادگاه مدوی و تجدیدنظر ادامه داشت. شأن نزول اینکه «کسره مصدق قانون دادرسی و کثیر ارتش محبوب سال ۱۳۱۸ را طبق لایحه قانونی ۱۳۳۲/۱/۱۶ به استناد اختیارات ششماهه و یک سال تمدید شده اش اصولاً مسوخ می دانست. در نتیجه دستگاه دادرسی و دادرسانی ارتش را هم غیر قانونی می دانست و حاضر نبود به هیچ وجه عنوان دادرسانی ارتش

را که پس از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ درباره علم شدد بود زنده ماندند و زنده گند و سر تپب آزموده را با آن عنوان بنامند. در تمام لواهی که نهیه شده بود عنوان بهادستان ارتش را خط کشیده بود و به جای آن عبارات «ان مرده دیک مرده» و «سر تپب آزموده» و مانند آن را جایگزین «ادستان» یا «ادستان ارتش» نمود و همان طور هو در بیانات شفاهی به کار می برد. من هم به عنوان وکیل مدافع دستور داد که نگوییم و من هم نگفتیم. به اقتضای درجه افسری «ان مرده نمی توانیم گفت؛ ولی همیشه «انیمسار سر تپب آزموده» می گفتم و در لوایح هم به همین توبی می نوشتیم.

۱۵. ذکر جمله «چکار دارم که تمام مأموریت دارید می خواهید بروید» مسوئی به سابقه است. توضیح اینکه سر لشکر قبلی با مسخیر روزنامه گپهان در مورد شروع محاکمه مصاحبه ای کرده بود که در شماره ۳۱۲۷ مورخ شنبه ۱۶ آبان ۱۳۳۲ - یک روز فسیل از شروع محاکمه - درج گردیده بود. در آن مصاحبه سر لشکر قبلی گفته بود: «چون کار ما تمام شده بود من هم مأموریتی دارم که هر چه زودتر باید بروم، تاریخ تشکیل جلسه را هر روز یکشنبه - یعنی ۱۷ آبان ۱۳۳۲ - انداختیم تا بلکه کارمان زودتر خاتمه پیدا کند»

شرح قضیه، این و را است که سر لشکر قبلی جزو افسران باز نسته دوره دکتر مصدق بود ولی پس از ۲۸ مرداد باز نشستگی اش گمان کم یکن شد و به خدمت اعاده گردید و با توجه به لشکری و یا گماردن به فرماندهی سپاه غرب (لشکرهای ۳ و ۴ آذربایجان شورسی و شورسی که مرکز فرماندهی آنها در دهانه بود) با مأموریت دادند که محاکمه دکتر مصدق را تمام کنند و سپس به محل فرماندهی عزیمت کند و به اصطلاح به کارش برسد.

۱۷. در صفحات بعد موضوع اختیارات ششماهه و تمدید تمدن یکساله و تصویب نامه هیئت وزیران به تفصیل بیان خواهد شد. ۱۸. این قانون یکی از پایه های استدلالات دکتر مصدق را در کتاب بی گدای خود و همکاری اش تشکیل می دهد. ۱۹. در جلسات بعد دکتر مصدق هنگام شروع به دفاع بر می خاست و رئیس دادگاه با اشاره دست اجازه جلوس می داد و دکتر می نشست و شروع به دفاع می نمود. در بعضی مواقع خاص که قضایی می گردید، شخصاً پیرامی خاست و با حرکات دست و حالات و اشارات خاص به خود دادگاه را تکان می داد.

۲۰. منظور وزرای کابینه دکتر مصدق و عده ای دیگر از رجال بود چون: دکتر غلامحسین صدیقی (وزیر کشور)، دکتر اخوی (وزیر اقتصاد)، مهندس سیدالله معظمی (وزیر پست و تلگراف)، دکتر مهدی آذر (وزیر فرهنگ)، عبدالطی لطفی (وزیر دادگستری)، علی سپهر (کفیل وزارت دارایی)، مهندس احمد رضوی (نایب رئیس مجلس) و دکتر سید علی شایگان (عضو برجسته جبهه ملی).

۲۱. منظور شورای امنیت سازمان ملل متحد و دیوان داوری بین المللی لاهه است.

۲۲. منظور افسران لیسانسیه حقوق است که در دلسرای انتظامی سازمان داده شده بودند، مثل سرهنگ عالی مسودی.

۲۳. قضایی چند از وزارت دادگستری مثل بشیر فرهمند و شریفی افسر.

۲۴. نویسنده ۱۸۸۸۲ مورخ ۲۲/۶/۳۲ هیئت وزیران راجع به عدم تأثیر اختیارات ششماهه و یکساله دکتر مصدق در وضع لوایح قانونی برای ارتش.

۲۵. موضوع طوابعین دکتر مصدق در همان جلسه اول خبری بود که به هیئت حاکمه داده آورد و این مطلب عقده ای در دل سر تپب آزموده بود که در مواقع مختلف که به طور خصوصی در زندان با دکتر روبرو می شد گلابه می کشد کرد که چرا در دادگاه ضرایبید و حرمت دادگاه (۱) را نگاه نداشتید؟

۲۶. عده ای در شهر شیراز هنگام استعاری سپهد نعمان (امیر موزن مردوف) و فرماندهی لشکر سر تپب صادق عزیزی به ساختمان اداره اصل ۴ امریکاریخته آنجا را غارت کرده بودند در جهت تضعیف حکومت مصدق. که بعداً دکتر مصدق به هنگام وساطت من از سر تپب عزیزی یا برخاستن بمن گفت: «از کی وساطت می کنی که اغنماش کنندگان به حکایت بکسهای که در اختیار دارم تانگهای ارتش را زیر پا داشته به مصدق اداره اصل ۴ حمله کرده اند».

۲۷. رونوشتی از نامه ۱۳۳۲/۵۱۳ سر تپب آزموده به نخست وزیر دایر بر عجز از قبول وظیفه دانستن و وقایع شیراز در حمله به اداره اصل ۴ امریکارا سرهنگ مهندس معین پور از وکلای سر تپب نئی ریاحی بعد دکتر مصدق معرمانه داد که عیناً به دادگاه تسلیم شد و ضمیمه پرونده گردید.

۲۸. دکتر مصدق بعد به عنوان گوشه و کتابه و اشارت و نهادن به مردم و معرفی اشخاص دست اندر کار در تنظیم کبفرخواست و لوایح دفاعی، که بعداً با ذکر مورد گفته خواهد شد، اشتباهات عمدی می کرد و بعد تصحیح می نمود.

۲۹. منظور نگهبانان و مراقبین اطای زندان است که از وضع شرمی و جنوئی و پنجره های کوچک آن مر با دکتر را می بایدند. معلوم است وقتی چند نفر دایماً کسی را مرابت کنند و چشمش بدورند، چقدر ناراحت کننده می شود؛ بخصوص چراغ برق ۵۰۰ شمعی بالای سر دکتر که اجازه خاموش کردنش را هم نداشتند مانع خواب می شد و چشمش را شدیداً رنج می داد.

۳۰. سرهنگ اسکندر آزموده برادر سر تپب حسین آزموده که عهده دار فرماندهی هنگ بود و با کور تاجیان هم دسته این مأموریت را در آن شب انجام داد، از بعداً سپهد شد بعداً معاون وزارت دارایی و رئیس گمرکات، و سپس استاندار آذربایجان شورسی.

۲۶) آلت فعل اصطلاحی است که می‌دکتر حسن نفی زاده که در تمدید ۳۲ مائه قرارداد نفت در مقام وزارت دارایی دخالت داشت و قرارداد را امضا کرد. برای تبرئه خود در مجلس شورای ملی به تاریخ شنبه ۹ بهمن ۱۳۲۷ (صورت جلسه سال چهارم شماره مسلسل ۱۶۵۲) به‌کاربرد و خود را آلت فعل خواند که جزو کلمات قصار سیاسی ایران شد.

۲۷) دکتر مصدق نیز من پرسید: «این رئیس دادگاه (منظور سرلشکر قبلی) اهل کجاست؟» من گفتم: «اهل زنجان» گفت: «مردم زنجان اکثر آ مرصمان ساده و پاکدل هستند. سرلشکر قبلی میل دارد بهمن، اجازه دهد عرض بزنم ولی از بالا بشمار دارد می‌شود که مراد در عقیده قرار دهند.» من هم اضافه کردم: «سرلشکر قبلی تحصیل کرده اردی، خوش اخلاق، متدین و منشرح می‌باشد.»

۲۸) در اثر کناره‌گیری دکتر مصدق و انتصاب قوام السلطنه به نخست‌وزیری و ابراز تمایل به او، جنبش بزرگی در سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ صورت گرفت. در نتیجه تمام ۳۰ تیر علیه زینبی پهلوس در میدان نوبخانه شهید شدند و شاه مجبور به عرض نخست‌وزیر و در نتیجه انتصاب دوباره دکتر مصدق به نخست‌وزیری و وزارت جنگ شد.



## جلسه دوم

دومین جلسه دادگاه نظامی بدوی در ساعت ۱۰:۳۰ صبح روز دوشنبه ۱۸ آبان ۱۳۳۴ در سالار آسپه سلطنت آبساز تشکیل شد. پنج دقیقه اجازه عکس برداری و فیلم برداری به خبرنگارین و عکاسان داده شد. دکتر مصدق، که ظاهراً حالتش خوب نبود، در حالی که سرهنگ بزرگمهر زیر بغل او را گرفته بود وارد دادگاه شد.

ابتدا صورت جلسه قبل از طرف منشی دادگاه قرائت شد.

رئیس دادگاه [خطاب به دکتر مصدق]: مدافعات خود را در اطراف صلاحیت و نفص پرونده بیان فرمایید. دکتر مصدق: یک دقیقه وقت بدهید حالم جا بیاید. حالم خوب نیست آقا! من ناخوشم. تأمل فرمایید. کورامین و یک فنجان آب آوردند. ۱۵ قطره ریخت و خورد. در خلال این مدت با وکیل مدافع خود صحبت می کرد. سرهنگ بزرگمهر از جا بلند شده بود و اوراق را مرتب می کرد. عکاسان و فیلم برداران مشغول بودند. مدتی گذشت. سپس گفت:

عرض کنم اینکه نیمیستار رئیس دادگاه بمن تذکر دادند که خارج از صلاحیت شوم. با اینکه داخل در حدود صلاحیت بودم، یعنی در چهار دیوار صلاحیت بودم، باز برای امثال امر مبارکشان من آن صفحائی که نوشته بودم عوض کردم. با این حال ناخوشی و کسالت به آن چیزهایی که سبب هیچ گونه اعتراض نیمیستار محترم نشود پرداختم؛ و اینکه دیر آمدم برای انجام این کار بود. ولی خوب یک مریض، کاری کرده و یک نیمیستار سالمی باید تشخیص بدهند که این کار مریض بیهوده بوده یا نه؟

دیروز عرض کردم که جنبه سیاسی این کار باید معلوم شود، آن وقت جنبه قضائی آن حتماً معلوم می شود. اینک سه صفحه نوشته ام که با اجازه قرائت می کنم و سپس پردازیم به بقیه صفحات.

ما خود افتادگان مسکینیم حاجت نیغ برکشیدن نیست

آقایان دادرسان محترم، تصور نکند که من از ترس محکومیت این عرایض را می گویم. من از حکمی که شما بدهید، نه تقاضای تجدید نظر می کنم و نه هرگاه شاهنشاه عفو نمود آن را قبول می نمایم. از حق عفو شاه نباید خستاین استفاده کنند نه ما که خود را خادم مملکت می دانیم.

نظر خارجی این بود به هر وسیله ای که باشد ما را از بین ببرند. اول — به وسیله اقلیت مجلس ۱۶ اقدام شد و در آن مجلس سید حسن شوشتری که در تحت حمایت یک خانمی بود آن ناسزاها را بمن گفت که هر کس غیر از من بود می گفت: «مخرم به گل نمائند» که آبروی خود را ببرم. من که حاضر شده بودم در راه نیل به مقصود از همه چیز طرد بگذردم. از قحش و ناسزای یک آدم معلوم الحال چرا رنجیده و افسرده خاطر شوم؟ قبل از کشته شدن مراحل دیگری

هم بود که اول آن فحش و ناسزا، بعد ضرب و شتم، پس از آن قتل. من که بهیله آخر راضی بودم، هرگز راضی نمی‌شدم که پای خود را از پله اول پایین بگذارم؛ و چون در مجلس نتیجه نگرفتند، به کار دیگر پرداختند.

دوم — بعضی اشخاص و بعضی از علما و وسیله کار قرار دادند، و روز نهم اسفند را به وجود آوردند. آنجا هم خدا خواست که من جان به سلامت دربرم.

سوم — اینکه بین بعضی از نمایندگان جبهه ملی عضو مجلس اختلاف پیدا زند و حکومت کنند که دفراندم روشنفکران ایران از آن جلوگیری کرد.

چهارم — این کار هم نشد و چاره منحصر شد که مردی به نام سرهنگ نمیری کودتا کند. اگر کودتا می‌گرفت، مرا چنانکه نقشه این بود از خانه به باشگاه افسران می‌بردند که بگویند وزیر دفاع ملی آنقدر بیعرضه بود که به دست چند افسر گرفتار شد. بنابراین چه لیاقتی دارد که بتواند کشور ایران را اداره کند و باید از کسار مستفصل شود و دولت دیگری زمامدار گردد. پر هم بد نمی‌گفتند.

پنجم — چنانچه کودتا نمی‌گرفت، دستخط را بدهند. و نازه از دو حال خارج نبود یا قبول می‌کردم و از کار خارج می‌شدم؛ در این صورت با دستخط اعلیحضرت ازین رفته بودم و اعلیحضرت در مسالکت می‌ماندند و دولت جدید معرفی می‌شد.

ششم — چنانچه دستخط را اجرا نمی‌کردم، آن وقت اعلیحضرت از مملکت تشریف می‌بردند که از مباران خانه و قتل من بکلی بی‌اطلاع باشند و خود را داخل معرکه نفرموده باشند.

هفتم — بعد از این آنچه لازم بود، این بود که افسرانی متعصب تشریف‌فرمایی بزرگ ارتشتاران فرمانده را مواضع کنند و خانه مرا مباران نمایند و مرا از بین ببرند. آن وقت اعلیحضرت تشریف بیاورند و مشغول کار شوند.

هشتم — این کار هم نتیجه قطعی نداد. خانه من و بستگانم مباران شد و هر چه داشتیم از بین رفت؛ ولی دولت انگلیس که دشمن مال ما نبود، و نظر به خود من داشت. به واسطه خارج شدن اعلیحضرت و ندادن یک اعلامیه، قهرأ اوضاعی پیش می‌آمد که هر کسی حرفی بزند و سخنی بگوید، به قول آقای سرتیب آزموده، نعره بکشد و این نعره کشیها را به حساب من بگذارند و بگویند چرا در آن دو روز با قوای انظامی که با کودتاچیان قبلاً سازش کرده بودند و در اختیار من نبودند از آن نعره کشان جلوگیری نکرده‌ام و در ظرف آن دو روز من آنها را در کوره ذوب آهن نگذاشتم و ذوب نمودم؟ پس من گناهکارم و باید اعدام شوم.

در کودتای سوم حوت سال ۱۲۹۹ هم که من و والی فارس بودم، دچار یک چنین گرفتاری شدم. و آن این بود که مرحوم احمدشاه به من تلگراف نمود که «جناب سیدضیاءالدین را به سمت رئیس الوزرای تعیین کرده‌ام، که من آن تلگراف را منتشر نمودم و به شاه جواب دادم که «صلاح در انتشار آن ندیدم.» شاه هم اعتراضی به من نکرد. ولی مازور مید فونسل انگلیس که اهل ایرلند و با من همدرد بود، فقط یک حرفی زد و یک نامه‌ای هم به خط خود نوشت و دیگر اصراری نکرد.

کودتا سبب شد که سیاست انگلیس در ایران تغییر کند. این بود که به فاصله چند روز مازور مید را برداشتند و مستر جیک، یکی از آن مأمورین مؤثر در استعمار، را به جای او گذاشتند. ولی قبل از این تغییر، کاتل فریزر رئیس پلیس جنوب را که بعد زترال فریزر شد مأمور مذاکره با من نمودند که هم فارسی حرف می‌زد و هم می‌نوشت. کاتل به من گفت: «چطور شما می‌توانید والی این ایالت باشید و دستخط شاه را در خصوص رئیس دولتی که تعیین کرده است منتشر نکنید؟» گفتم: «سخن در همین جااست.»

البته کلنل نمی توانست بگوید: «چرا امر دولت انگلیس را اجرا نمی کنید؟» این بود که همیشه می گفتند: «چرا دستخط شاه را منتشر نمی نمایند؟» در صورتی که اگر دستخط شاه بمیل و اراده خود شاه صادر شده بود، خود شاه نیز بایست اعتراض کند. به آنها چه مربوط بود که از خود شاه، شاه پرستار شوند؟ من به کلنل گفتم که «چون این دولت را بدرسمت نشناخته ام و نخواهم شناخت، اگر من به خود شاه استعفا بدهم مطلب دیگری هم دارم؟» با کمال شوخ رویی گفت: «نه.» چون که او مفسود دیگری نداشت غیر از اینکه یا من نمکین کنم و یا استعفا بدهم، وقتی که حاضر شدم برای استعفا، دیگر دلیل نداشت که به دادستان بگوید برای اجرا نشدن دستخط شاه مرا زندانی و تسلیم دادگاه کند. اگر هم می گفت، مدعی الحوم شیراز، مرحوم سید ابراهیم متفحیح پُمن السلطنه، یکی از آن اشخاص درستکار و وطن پرست بود که هرگز به حرف او تن نمی داد.

بی مناسبت نیست اگر عرض کنم هر وقت که به یاد بازجویی های آقای سرنیب آورده راجع به اجرا نشدن دستخط شاه می آیم، می گویم اگر ژنرال فریزر زنده است خدا به او طول عمر عطا کند. ای کاش حالا هم خود او بود و مبارک چهار این مشکلات نمی کردند.

مجلس ۱۶ رأی تمایل به من داد. اول وقتی علاء استعفا کرده سیدضیاء در دربار نشسته بود. آنها که پیش نهاد کردند، صددرصد خیال نمی کردند من قبول کنم. تا گفتند، گفتم: «قیأت»، رفتند گفتند دکتر مصدق گفته «قیأت»، نظر بود کسی بیاید شلنگ نخفته بردارد والسلام، موضوع را از بین ببرد.

رئیس: امیدوارم بعد از این بیاناتتان به موضوع باشد.

دکتر مصدق: قربان یک عریضی هم می خواشم بکنم و آن این است که لازم به اظهار نیست که دولت انگلیس از مبارزه ملت ایران راضی نبود. چونکه ما نفت را ملی کردیم مردم گفتند خود انگلیسیها می خواهند و اینها مأمور هستند. [انگلیس] می خواست دولتی روی کار بیاورد که آزادی را از جامعه سلب کند و مقاصد خود را انجام دهد ولی مجلس شانزده تحت فشار افکار عمومی به من رأی تمایل داد. نظر انگلیس این بود که وقتی ما ۹ ماده را تصویب کنیم، مردم را به جان هم بیندازد و اصل موضوع را از بین ببرد.

رئیس: بنده فکر می کنم با وارد شدن جناب عالی به موضوع، تأیید صلاحیت دادگاه فرموده اید.

دکتر مصدق: بله قربان؟ بله؟ نه. آن روزها دیگر بنده نمی آیم. اگر دادگاه به صلاحیت خود رأی داد، من نمی آیم.

مترجم را ببرید نمی آیم.

رئیس: لازم است دو جلسات دادگاه حاضر شوید.

دکتر مصدق: من نمی آیم. خوب، بنده را بیاورید، اگر مقررات دادگاه حکم کند. من حرف نمی زنم. آقا! صلاحیت همین است. می خواهید بگویم، نمی خواهید نمی گویم. من دو ماهیت نمی آیم.

رئیس: پس جناب عالی ما را صالح فرموده اید!

مصدق: قربان شما بروم. شما امر کنید من دو ماهیت حاضر نمی شوم. این و کلا مسخرند و در اختیار شما هستند. سرتیپ آورده: به عرض دادگاه محترم می رساند: جلسه گذشته عرض کردم دادرسی تابع اصول و مقرراتی است که نه منم و نه وکیل مدافع و نه دادستان نمی توانند از آن اصول منحرف شوند. امروز ملاحظه می فرمایید آقای دکتر مصدق، دکتر در حقوق، رجل مجرب و تحصیل کرده، نه رعایت موازین قانون را می فرمایند و نه به تذکرات ریاست محترم دادگاه ترتیب اثری می دهد...

دکتر مصدق: من نوکر رئیس دادگاه هستم.

سرتیپ از موده: ایشان به طور مختصر و مفید و صریح و روشن می فرمایند: «تمکین از مقررات قانون نمی کنم.»  
ملاحظه فرمودید بعدفعات فرمودند: «صرم را ببرید دیگر در این دادگاه نمی آیم...»  
دکتر مصدق: می آیم.

سرتیپ از موده: «... وکیل مدافع را هم قبول ندارم» و از این قبیل فرمایشات که به منتهه هم در سواقع رسمی و غیررسمی می فرمودند. در آن موقع بنده نکته ای حضورشان عرض کردم که مؤثر واقع شد و شاید در پرونده امر ضبط است. آن موقع عرض کردم: «یک مشت مردم را دادستان ارتش بازداشت کرده، باید تکلیف آنها معلوم شود. جواب نمی دهم» و «نمی گویم» و از این گونه حرفها برآزنده شأن جناب عالی نیست.» در این لحظه که دادرسی آغاز شده است، ملاحظه می فرمایید یکی از متهمین یعنی نيمسار رباحی باید دادرسی شوند. بدترین وضع برای متهم وضع بلا تکلیفی است و بدترین وضع برای دادستان این است که عیناً مشاهده کند مردی یا روی همه قوانین می گذارد و در یک دادگاه رسمی عیناً می گوید: «دادگاه و دادستان و همه کس باید مطیع اراده من باشند...»

دکتر مصدق: من چنین حرفی زدم؟

سرتیپ از موده: «... آن هم اراده ای که نه با قانون تطبیق دارد و نه با رحم و انصاف. متممچیم چرا این مرد از این همه گذشتی که درباره اش می شود سوء استفاده می نماید. ما همه مطیع قانونیم. ما خودسر نیستیم که متهم بگویند: «بدلخواه من رفتار کنید.» وکیل مدافع بگوید: «عقیده من فلان طور است.» ما باید مطیع مقررات قانون باشیم. اینجانب به عنوان دادستان این دادگاه، از ریاست محترم دادگاه استدعا می کنم درباره این دادرسی همان طوری که این اصل همواره در دادرسی ارتش اجرا می شود رعایت موازین قانونی را محدود و محدود بفرمایند، و امر بفرمایند هر کس مستکلف است مراتب صورت مجلس شود تا دادستان بتواند وجدانش آرام باشد. موقعی وجدان اینجانب راحت خواهد بود که جز اجرای قانون عمل دیگری در این دادگاه از طرف هیچ کس صورت نگیرد. چون دادستان حافظ قانون است، این بود که با اجازه ریاست محترم دادگاه این تذکر را دادم و استدعای خود را مصرانه تجدید می کنم تا این دادرسی نتیجه اش همان باشد که قانون تصریح کرده است؛ یعنی نتیجه این دادرسی اجرای عدالت یا در نظر گرفتن خدا، شاه، میهن باشد که این شمار ما سربازان است. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: بنده از آقای دکتر مصدق خواهش می کنم در مورد صلاحیت و تقصیر پرونده هر فرمایشی دارند بفرمایند.  
دکتر مصدق: این چیزی که من عرض می کنم به نفع ملک است، به تشخیص خودم مربوط نیست و تمام در اطراف صلاحیت است. ولی بعد از اعلام صلاحیت اصلاً اینجا نمی آیم. این آقا هم [اشاره به سرهنگ بزرگمهر] وکیل من نیست و هر حرفی بزند مورد قبول من نیست.

رئیس: خواهش می کنم در صلاحیت باشد.

مصدق: من امر شما را اطاعت می کنم و شما را مافوق خودم می دانم و می دانم شما می توانید مرا از بین ببرید یا ببرید.

رئیس: مافوق ما هم خدایی هست.

مصدق: بنده حالا عرض می کنم. خارج از صلاحیت نیست.

ساعت ۱۱/۳۰ دادگاه مجدداً رسمیت یافت.

رئیس: خواهش می‌کنم در اطراف صلاحیت و نفی پرونده و مرور زمان فرمایشی دارید بیان فرمایید، آقای دکتر مصدق.

دکتر مصدق [پس از چند لحظه تأمل]: قبل از ورود در موضوع می‌خواهم چند کلمه در مورد بیگناهی همکاران خود به عرض برسانم. آقایان همکاران من چون دستخط ملوکانه در هیئت وزیران مطرح نشد، غیر از عده‌ای از وزیران که صبح روز ۲۵ مرداد به‌اطاق من آمدند سایرین از آن بی‌اطلاع بودند.

رئیس: بنده باز مصدق می‌شوم و می‌خواهم بگویم که در صلاحیت دادگاه صحبت بفرمایید و تقاضای من این است که مطالب بین ۲۸-۲۵ [مرداد] را بفرمایید.

دکتر مصدق: آقا، دارند اینها را محکوم می‌کنند. آنها گناه ندارند. آنها داخل در صلاحیت شما نیستند. هر طور می‌فرمایید بنده مطیع رئیس دادگاه هستم.

رئیس: مطیع مقررات باشید.

دکتر مصدق: آقا این بیچاره‌ها اطلاع نداشتند. من مدافع آنها نیستم. می‌گویم یک عده بیگناه را نباید محکوم کرد. عرض می‌کنم این محکمه برای رسیدگی به‌انها صالح نیست، آقا! حضرت عالی چقدر کم‌صبر هستید! آقا قربان شما بروم، کم‌حوصله نباشید! آقا، وجدان حکم می‌کند آدمی را که می‌خواهند اعدام کنند باید به‌او اجازه داده‌م چیز را بگویم. بنده می‌گویم نباید رئیس دادگاه من به‌خشخاش بگذارد.

رئیس: آقایان دیگر هم سهمی دارند.

دکتر مصدق: آقایان دیگر خودشان نمی‌توانند دفاع کنند، آقای سرنیتپ ریاحی می‌آید ساکت اینجا می‌نشیند، آقا، ایشان با من دوست هستند؛ هرچه بگویم قبول می‌کنند.

رئیس: خواهش می‌کنم در موضوع صحبت کنید.

دکتر مصدق: امر بفرمایید! قربان، امر بفرمایید.

رئیس: بنده عرض می‌کنم دادگاه عالیتری باید درباره‌ی فرمایشاتی که فرمودید قضاوت کند.

دکتر مصدق: آقا من آدم خائنی بودم؟ قربان شما بروم! انشاءالله امیدوارم که سپید هم بشوید. حضرت آقای سرلشکر، من در ماهیت وارد نمی‌شوم، من باید در مورد صلاحیت حرف‌هایم را بزنم. دادگاه حق ندارد دوباره اشخاصی که دستخط را تدبیر اندر رسیدگی کند. آخر آقا من آدم متهمی بودم، آنها که ندیدند، شما می‌گویید بنده که دستخط را دیدم چرا اجرا نکردم؟ بله، اگر ثابت کنم که دستخط را به‌حق اجرا نکرده‌ام، این دادگاه صالح نیست. آن وقت این پرونده باید بروم به‌دیوان عالی کشور.

رئیس: صحیح، بفرمایید.

دکتر مصدق: اگر من ثابت کردم که دستخط را به‌حق اجرا نکرده‌ام، آن وقت شما قبول می‌کنید که من نخست‌وزیر قانونی هستم و تا ۲۸ مرداد هم نخست‌وزیر بوده‌ام و شما صلاحیت رسیدگی ندارید.

رئیس: پس می‌فرمایید دادگاه صلاحیت ندارد.

دکتر مصدق: ابدأ، ابدأ. صلاحیت چیست؟ بنده را آورده‌اند اینجا برای چه؟ من که نظامی نبوده‌ام؛ من نخست‌وزیر بودم، مرا آورده‌اند که چرا دستخط را اجرا نکردم؛ چون دستخط مرا عزل کرده و روز ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ مرداد من نخست‌وزیر نبوده‌ام. به این جهت که نخست‌وزیر نبوده‌ام مرا آورده‌اند حضور مبارک جناب عالی که شما

رسیدگی کنید. من باید حالا ثابت کنم که من نخست‌وزیر قانونی هستم و روزهای پیش هم نخست‌وزیر بوده‌ام رئیس؛ بفرمایید.

دکتر مصدق: من همین را می‌گویم، فریانت بروم. اگر من غیر از این گفتم، بفرمایید این آقای سرتیپ آزموده بر دمرا حبس کند، بیخسبند حبس کرده، مجازات هم بکند. بنده می‌گویم یک مقصر در اول دادگاه باید صحبت کند. مثلاً، این تیسار شبرواتی یک آدم مصومی است و او را محکوم نکنید.

رئیس: یعنی می‌خواهید بگویید که دادگاه صلاحیت دارد و می‌خواهد ایشان را محکوم کند که شما از ایشان دفاع می‌کنید.

دکتر مصدق: خیر آقا، دادگاه صالح نیست.

رئیس: پس بفرمایید. آب و جای هم اگر میل می‌فرمایید هست.

دکتر مصدق: من نوکر شما هستم، و حرف غیر قانونی تا به حال نزده‌ام.

رئیس: تقاضای من این است که رعایت مقررات را بفرمایید.

دکتر مصدق: کسی که عادت کرده حرف غیر قانونی نزند، نمی‌زند. قبل از ورود در موضوع، این استفاده را می‌کنم و می‌گویم که آقایان وزیران من بیگناهند و غیر از عده‌ای...

رئیس: شما نمی‌خواهید بدانید که صلاحیت و ماهیت چیست؟

دکتر مصدق: اگر متهم گفت به این دلیل دادگاه صلاحیت ندارد باید دادگاه بشنود.

رئیس: عرض ما همین است که این را بفرمایید.

دکتر مصدق: جناب عالی عجله دارید که من بلافاصله بگویم صلاحیت ندارد.

رئیس: شما از دیگران دفاع نکنید.

دکتر مصدق: فریاد شما بروم، محاکمات چنانی بیست سال طول می‌کشد و شما بیست روز تحمل بفرمایید.

رئیس: بنده یک ماه می‌مانم.

دکتر مصدق: قربان شما بروم. اطلاع می‌کنم.

رئیس: ولی تقاضا می‌کنم فقط وارد موضوع بشوید؛ چون ما نظامیها خیلی مقرراتی هستیم و شما خودتان دیروز

این درس را به ما دادید و بنابراین تقاضا می‌کنم که وارد موضوع بشوید و بعد راجع به ماهیت صحبت کنید.

دکتر مصدق: من راجع به ماهیت صحبت نمی‌کنم. رئیس دادگاه باید صبر و حوصله داشته باشد و زنگی جل او بگذارند و هر چه می‌خواهد بگوید.

رئیس: حوصله نظامیان بسیار زیاد است و خواهش می‌کنم راجع به موضوع بفرمایید.

دکتر مصدق: معلوم می‌شود شما همه اینها را خوانده‌اید که بنده تا می‌گویم «نه» می‌فرمایید «فرح زاده».

رئیس: بنده وکیل مدافع شما نبوده‌ام و اینها را هم دیشب نوشتم.

دکتر مصدق: معلوم می‌شود جناب عالی اینها را قبلاً خوانده‌اید و بنده هم عرضی ندارم. رئیس دادگاه نباید از دفاع متهم مطلع شده باشد.

رئیس: اگر اطلاع داشته باشم خود جناب عالی داده‌اید.

دکتر مصدق: بله آورده‌ام در منزل شما. (خنده حضار)

رئیس: تقاضا می‌کنم درباره صلاحیت صحبت کنید.

دکتر مصدق: شما مرا محکوم کنید.

رئیس: پس راجع به صلاحیت و نفی پرونده و مرور زمان صحبت نمی فرمایید؟

دکتر مصدق: می گویم، ولی شما اینها را خوانده اید.

رئیس: استناداری که به اینجا مربوط نیست.

دکتر مصدق: استناداری چیست؟ گور پدر بنده که استنادار بوده ام. [خنده حضار]

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: قبل از ورود به موضوع، والله می دانید چه می خواهم بگویم؟

رئیس: والله نمی دانم.

دکتر مصدق: آقایان وزیران همکار من...

رئیس: این موضوع درباره صلاحیت نیست.

دکتر مصدق: بسیار خوب، شما این را خوانده اید؟

رئیس: مقررات اجازه نمی دهد.

دکتر مصدق: مقررات اجازه نمی داد که این را بخوانید؟

رئیس: جناب آقای دکتر مصدق، در مقابل شما یک سرلشکر قرار دارد؛ وجدان و شرافت دارد. به توافقی قسم

نخوانده ام.

در این موقع سرهنگ بزرگمهر و کیل آقای دکتر مصدق به پا خاست، قرآن جیبی را در آورد و سوگند خورد که لایحه را در اختیار دادگاه قرار نداده است.<sup>۵</sup>

رئیس: جناب عالی می گوید که ما دفاع شما را خوانده ایم؟ بنده مثل یک سرباز قسم خوردم، و کیل مدافع شما به قرآن قسم خورد که ما نخوانده ایم.

دکتر مصدق: پس چرا نمی گذارید بخوانم؟

رئیس: برای اینکه وقت دادگاه گرفته می شود. فقط آن قسمت را بخوانید که مربوط به صلاحیت است.

دکتر مصدق: من نوکر شما هستم.

رئیس: از جناب عالی خواهش می کنم از موضوع خارج نشوید. به احترام جناب عالی از دیروز کلیه حکایتهای شما را شنیده ایم.

دکتر مصدق: لازم می دانم عرض کنم که در روزهای ۱۹ و ۲۰ مرداد، عده ای از اشخاص که به منزل من می آمدند اظهار می نمودند که در بار در خیال کودتا است و من یا این اظهارات مخالف بودم و می گفتم دربار برای چه می خواهد کودتا کند؟ دربار معنا ندارد که کودتا کند، ولی از آنجایی که لازم بود شخص خود را مصون بدارم، نه تنها از آن روز بلکه از نهم اسفند همیشه در تکر قوای دفاعیه خود بودم و چند مرتبه از سرتیپ ریاحی سؤال کردم که وضعیت در چه حال است؟ ایشان می گفتند جای نگرانی نیست. از ایشان سؤال کردم وقتی به سمدآباد رستم چهار تانک بود آیا باز هم هست؟ گفتند که اینها در اختیار وزارت دفاع ملی است. من مطمئن شدم. آقای سرتیپ ریاحی روز جمعه [۲۳ مرداد] مرا ملاقات نکرد، در صورتی که روزهای جمعه برای دادن گزارش می آمدند. روز شنبه هم نیامد. نگران شدم. به خود گفتم شاید مشغول انجام وظیفه هستند. ساعت ۵ بعد از ظهر همان روز به ملاقات من آمدند و گفتند همسگرفقار

موضوعی شدم. به ایشان گفتم: «اگر اتفاقی روی دهد مسئولیت آن به عهدهٔ شخص شماست که پیش‌بینی‌های لازم را نکرده‌اید.» و از ایشان نوشته گرفتم و نوشتند که «هر عملی اتفاق بیفتد، مسئول پیش آمد منم.» بعد از آقای ابوالقاسم امینی<sup>۱</sup> تقاضای ملاقات کردم، گفتند: «امشب بیایم یا فردا صبح» گفتیم: «کار فوری است، امشب تشریف بیاورید.» و ایشان آمدند. از تانکها پرسیدم. جواب دادند: «اعلیحضرت موافقت کرده‌اند تانکها به یک صورت که زننده نباشد به شهر آورده شوند.» من هم با نظر ایشان موافقت کردم که هر طور اعلیحضرت صلاح می‌دانند عملی شود. در حدود ساعت ۷ شب، شخصی برای پای تلفن خواست و بمن گفت امشب کودتا شروع می‌شود و هو نسانک آورده‌اند به خیابان حشمت‌الدوله، و اسامی کودتاچیان را بمن گفت، من آن اسامی را نوشتم. پس از این خیر، مرتب ریاحی را خواستم. نبود. به شمیران رفته بود. دستور دادم فوراً به شهر بیایند. اخبار کودتا را به ایشان دادم. گفتیم: «با این اخبار چرا باید از ستاد خارج شده باشیدا»<sup>۲</sup> گفت: «اکنون می‌روم وسایل دفاع خانهٔ شما را فراهم نمایم.» گفتیم: «گذاردن کامیون جلوی منزل ما کار مفیدی نیست، اگر کودتا شد، تا قوای امدادی برسد عوامل کودتا کار خود را تمام می‌کنند. این از آن شبها نیست که اگر تانک بفرستید مردم ناراحت شوند و دولت که به قدر کافی تانک و قوای دفاعی دارد، بفرستد.» مرتب ریاحی موافقت کرد. دستور داد. خود من آمدن تانکها را حس کردم. ارتباط بین ما بکلی قطع شد. در مرتبهٔ آخر گفت: «دکتر فاطمی را قوای گارد شاهنشاهی گرفته‌اند.» معلوم شد بعد از آمدن مرتب ریاحی، گارد شاهنشاهی کودتا را که در نظر داشتند شروع کرده است. عین ابلاغیهٔ دولت که صبح روز ۲۵ مرداد در این مورد صادر شد خوانده می‌شود:

از ساعت یازده و نیم دیشب یک کودتای نظامی به وسیلهٔ افسران گارد شاهنشاهی به مرحلهٔ اجرا گذارده شد. بدین ترتیب که ابتدا در ساعت مزبور نفرات نظامی مسلح به شصت تیر و اسلحهٔ دشنی وزیر امور خارجه و وزیر راه<sup>۳</sup> و مهندس زیرک‌زاده را در شمیران توقیف کردند و برای توقیف رئیس ستاد ارتش نیز به منزلشان مراجعه نمودند. ولی چون تپسار ریاحی در ستاد ارتش مشغول کار بودند به دستگیری ایشان موفق نشدند.

در ساعت یک بعد از نصف شب نیز سرهنگ نصیری رئیس گارد شاهنشاهی با چهار کامیون نظامی مسلح و دو جیب ارتش و یک زره‌پوش به منزل آقای نخست‌وزیر آمده به عنوان آنکه می‌خواهد نامه‌ای بدهد قصد اشغال خانه را داشته است. ولی چون محافظین منزل نخست‌وزیر مراقب کار خود بودند، بلافاصله سرهنگ مزبور را توقیف کردند.

توطئه‌کنندگان قبل از توقیف اشخاص تلفنهای منازل آنان را قطع کرده و همچنین ارتباط تلفنی ستاد ارتش را با پادگان گارد شاهنشاهی یا شاه قطع و تلفخانهٔ بازار را به وسیله سرهنگ آزموده و همراهان مسلحش اشغال کرده بودند و معاون ستاد ارتش<sup>۴</sup> را که برای سرکشی به باغشاه رفته بود در همان جا توقیف نمودند. وزیر خارجه و وزیر راه و مهندس زیرک‌زاده را از توقیفگاه سده آباد به وسیله چهار کامیون نظامی مسلح به شهر آورده به ستاد ارتش به‌نصورتی که همکارانشان قبلاً آنجا را اشغال کرده‌اند بردند. ولی چون در آنجا وضع را مساعد ندیدند. آنان را مجدداً به سده آباد برده و در توقیفگاه گارد شاهنشاهی تا ساعت ۵ صبح نگاه داشتند. در این ساعت که نسخهٔ کودتا بلافاصله صادر بود، معاون ستاد ارتش که از توقیف باغشاه رهایی یافته بود به سده آباد رفته آقایان را به منزلشان برگرداندند. مأمورین انتظامی از این ساعت اینکار عملیات را به دست گرفته و چند تنی از



نوطه کنندگان دستگیر گردیدند.

اکنون سه مطلب را باید مورد توجه قرار داد.

۱) آیا معمول بوده که دستخطی از شاهنشاه به این طریق فرستاده شود؟

۲) آیا برای نخست‌وزیر معزول هم شاهنشاه دستخطی می‌داده‌اند؟

۳) آیا دستخط اصالت داشته است؟

دستخط ملوکانه در ۲۲ مرداد صادر شده و معلوم نبود چرا همان روز ابلاغ نشد. دوم، دستخط‌های شاهنشاه همیشه در ساعت متعارف ابلاغ می‌شد. معلوم نبود چرا یک ساعت و نیم بعد از نیمه شب را انتخاب کردند. رئیس: آقای دکتر مصدق این دفاع شما به وسیله میکروفن پخش می‌شود. آیا انصافاً این طور صحیح است که صحبت می‌فرمایید و خارج از موضوع صحبت می‌کنید؟

دکتر مصدق: شما مرا برای این اینجا آورده‌اید که چرا دستخط شاهنشاه را اجرا نکردم. اگر من لایت کردم که حالا من نخست‌وزیر هستم، پس دادگاه صلاحیت ندارد و من باید بگویم دستخط را به چه دلیل قبول نکردم. آن وقت شما صلاحیت ندارید. حالا اگر شما از من نپرسید: «چرا دستخط را اجرا نکردید آقای؟» من نباید بگویم چرا اجرا نکرده‌ام.

رئیس: جناب عالی داخل در موضوع نمی‌شوید و می‌خواهید به دادگاه تمحیل کنید. بنده از جناب عالی می‌پرسم هوا چطور است؟ می‌فرمایید نقاشی خوب است.

دکتر مصدق: شما می‌گویید بنده این را نخوانم. بله آقای، من به صلاحیت دادگاه اعتراض دارم. حضرت آقای سرلشکر، اعتراض من به صلاحیت دادگاه روی سه چیز است: یکی اینکه بنده را آورده‌اند که چرا دستخط را اجرا نکرده‌ام؟ آقای، این به دادگاه مربوط نیست؟ این مربوط به مدافع است؟ آقای، به صلاحیت مربوط است. حالا می‌فرمایید صالح هستید؟ بسیار خوب، مرا محکوم کنید. رئیس: آقای، با دلیل بگویید.

دکتر مصدق: یکی از دلایلی که من دستخط را قبول نکردم بر ای این بوده که یک ساعت بعد از نصف شب آن را ابلاغ کردند.

رئیس: ما این سؤال را هنوز نکرده‌ایم.

دکتر مصدق: من باید بگویم چرا دستخط را قبول نکردم. [روی خود را به طرف سرهنگ شاهقلی، یکی از وکلای مدافع سرتیپ ریاحی، کرد] شما را به خدا و به وجدانتان قسم می‌دهم بگویند که این دادگاه صلاحیت دارد یا نه؟ سرهنگ شاهقلی: من هم اعتراض دارم.

رئیس: ما یک سؤال می‌کنیم و جناب عالی جواب نمی‌دهید.

دکتر مصدق: شما مدعی من هستید؟ شما تا حالا رئیس دادگاه شده‌ای؟

رئیس: بنده مدعی نیستم و مدعی در طرف چپ شما نشسته. [شماره به سرتیپ آزموده] جناب عالی اجازه نمی‌دهید بنده دو کلمه صحبت کنم. باید عرض کنم ما طبق یک موازین و مقررات مجبوریم رفتار کنیم.

دکتر مصدق: دادگاهی که نفهمد من چه می‌گویم، چه دادگاهی است؟

رئیس: جناب عالی مطالب خودتان را بفرمایید. بقیه آن با دادگاه است.

دکتر مصدق: من می‌گویم که این دادگاه صلاحیت ندارد.

رئیس: همین را با دلایلیش بفرمایید.

دکتر مصدق: می‌گویم این دادگاه صلاحیت ندارد. بدنه دلیل: اول اینکه دستخط شاه دستخط شاه نبود.

رئیس: همین‌طور یادداشت کنید.

دکتر مصدق: دوم اینکه قانون اجازه نمی‌دهد که این دادگاه تشکیل شود.

سررتیب آزموه: [بلند می‌شود]: توضیح مختصری دارم.

رئیس: بفرمایید.

سررتیب آزموه: قانون و مقررات و رویه این است. دیروز هم به عرض رساندم که قبل از خواندن کیفرخواست

دادستان، به متهم ابلاغ می‌شود اگر در مورد صلاحیت یا نفی پرونده یا مرور زمان اعتراض دارد بیان نماید.

دکتر مصدق: صحیح است.

سررتیب آزموه: ادعای دادستان ارتش به موجب کیفرخواست این بوده است که آقای دکتر مصدق از ساعت

یک صبح روز بیست و پنجم مرداد ماه ۳۲ باغی شده و منظورش بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت بوده است.

اکنون که دو جلسه دادرسی به علت گفتارهای غیرموجه این متهم سرسخت به روزی افتاده که مثل این است که

این‌جا یک صحنه‌نشان است. از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم از این آقای بیرسند مگر تا این لحظه کیفرخواست

دادستان در این دادگاه فراموش شده است که او می‌گوید سررتیب نصیری چه کرده؟ یا دستخط چه جور بود؟ یا از این قبیل.

این از حسن خلق، از نزاکت، از گذشت و باست محترم دادگاه سوءاستفاده می‌نماید. او بر خلاف انصاف گفت

دفاعیاتش را ریاست دادگاه خوانده است: و یک نفر افسر شرافتمند ارتش را که وکیل مدافع اوست متهم نمود که

دفاعیاتش را به ریاست دادگاه داده است. این مرد انصافش این است. این مرد را من می‌شناسم. ضمن تحقیقات همه

این صحنه‌هایی که ملاحظه می‌فرمایید در اینجا بازی می‌کند. بازی کرده. دیروز تا به حال هر چه از والی بودن فارسی و

زمان محمد علی شاه و ناصرالدین شاه همه را برای من تعریف کرده، او خودش را فعلاً روان است. وقتی قبیل از

شروع به دادرسی و قبل از خواندن کیفرخواست از متهم و وکیل مدافع می‌پرسند: «ایراد به صلاحیت دارید یا نه؟»

معنایش این است که بگوید قضات دادگاه مثلاً به فلان جهت صالح نیستند. و اسم ببرد کدام یک از قضات صلاحیت

رسیدگی ندارند یا بگوید دادستان دادگاه به فلان دلیل صلاحیت ندارد. این یک جهت ایراد به صلاحیت است.

جهت دیگر این است که اگر من باب مثال یک راهزن مسلح را که رسیدگی به جرمش در صلاحیت دادگاه نظامی

است و رئیس دادگاه به آن راهزن تکلیف می‌کند طبق قانون که اگر ایراد به صلاحیت دارید بگویید. آن راهزن بسریا

می‌خیزد و دلالی می‌آورد و می‌گوید رسیدگی به جرم راهزنی در صلاحیت دادگاه نظامی نیست. یا به عبارت دیگر آن

راهزن بعداً و به فرض جرم راهزنی را به تن خود می‌خورد و می‌گوید به فرض اینکه جرم راهزنی را مرتکب شده باشم،

این دادگاه صلاحیت ندارد. راهزنان هم در دادگاه در مورد بیان صلاحیت دادگاه یا عدم صلاحیت نمی‌گویند: رئیس

دادگاه معلوم می‌شود مدافعات مرا خواننده‌ای و به خدا و قرآن هم قسم بخورد. این افسانه نیست. این آن چیزی است

که امروز در دادگاه روی داد. این مرد در ساعت اول جلسه گفت: «مریضم. با حال مریضی دیشب مدافعات صلاحیت

را نوشتم.» و پس از آن گفت: «به خدا و قرآن قسم که رئیس دادگاه مدافعات مرا خواننده است.» عرض کردم دادرسی

تابع اصول و مقررات است و گر نه این جلسات جلسات دادرسی نخواهد بود و عرض می‌کنم قانون هر چه حکم می‌کند باید بدون ملاحظه بموقع اجرا در بیاید.

باز هم استدعایم از ریاست دادگاه این است که بیش از این اجازه نفرمایند و وقت دادگاه تضییع گردد. چون در این دادگاه منتهی دیگر هست و چون دادستان ارتش و وظایف دیگری داشته که اینک داورمان محترم نیز وظایف دیگری دارند. همین است هر گاه یکی از متهمین طبق مقررات قانون بدون تجاوز به قانون بخوانند شب و روز هر چه ایشان می‌خواهد دفاع کند همه در اختیار او هستند. ولی اگر منتهی بخواند صحبت‌هایی کند که هیچ یک از کلمات آن مربوط به موضوع نیست به نظر می‌رسد یک عده افسر شرافتمند نباید بشنوند و به گفته‌های او گوش دهند؛ بلکه مراتب باید بلافاصله صورت مجلس شود و به این وضع مسخره خانم داده شود.

رئیس: بنده مجدداً خواهش می‌کنم اگر راجع به صلاحیت دادگاه اعتراض دارید بفرمایید.

دکتر مصدق: اینکه گفتم جناب عالی خواندید تفصیر ایشان نبوده، چون این کاغذها ماشین شده‌اند، ممکن است ماشین‌نویسی یک نسخه را هم برداشته باشد و ایشان [اشاره به سرهنگ بزرگمهر] تفهیمه باشند. و اینکه بنده خودم امروز بمخط خودم نوشته‌م معلوم شد که به استحضار آقایان نرسیده. برای اینکه تا آخر آن را خواندم و هیچ چیز نگفتید و حالا اینجا دادگاه باید تصمیم بگیرد. من این عرض خودم را می‌کنم و ما وقت دادگاه را نمی‌خواهیم خراب کنیم. والله اگر شما مرا محکوم کنید، نه تقاضای تجدید نظر می‌کنم و نه درخواست عفو قبول می‌کنم. چون تقاضای عفو مال جانیان است و من در زندان می‌مانم تا بمرم. اگر مرا هم از زندان بیرون کردند من می‌نویسم و به شما می‌گویم که دستم به هر چیزی که رسید با آن انتحار می‌کنم.

شما می‌خواهید به ایشان [اشاره به سرتیپ آزموده] اهمیت دهید مختارید. و اما بنده قریبان شما بروم، عرضم خارج از قانون نیست و می‌گویم دادگاه صالح نیست. این را بنده برای اطلاع ایشان می‌گویم که در تنظیم کیفرخواست غیر از اینها می‌گویم، و در کیفرخواست من باید در اصل دعوا وارد شوم و نه حالا. اینها موضوع کیفرخواست است. ایشان از روی بی‌اطلاعی حرف از کیفرخواست زدند و ایشان می‌گویند که کیفرخواست گفته که دکتر مصدق جنایت کرده، اما مربوط به صلاحیت سه چیز است و من باید ثابت کنم که آن سه روز نخست وزیر بوده‌ام و نمی‌توانم دستخط شاه را اجرا کنم و این محکمه در حکم قانون حق رسیدگی به این کار را ندارد.

سوم اینکه هیئت منصفه باید در رسیدگی به جرم سیاسی حضور داشته باشند. در جرم سیاسی در اصل ۷۹ می‌گوید باید در رسیدگی هیئت منصفه حضور داشته باشد. اینها مربوط به این است که بگویم و صلاحیت شما را رد بکنم و شما هر چه زودتر بمسافرت شریف بیرید. [اختتامه حضار]

بنده اصلاً حرف نمی‌زنم و امر شما را اطاعت می‌کنم و اینجا نشسته ولی حرف نمی‌زنم و حرف برای صلاحیت، قریبان شما بروم، اگر نتردید دارید از چهار تن فاضلی بپرسید و صورت مجلس کنید و بگوید که یک نفر منتهی وقتی که می‌خواهد بگوید محکمه صالح نیست نباید بنشیند که دادگاه از او سؤال کند و آن مرد هم صلاحیت ندارد. رئیس: هر وقت صلاحیت داشتید سؤال می‌کنم.

دکتر مصدق: من باید دلایل آن را بگویم و نمی‌گذارید بگویم و من ۴۵ صفحه برای صلاحیت نوشته‌ام. رئیس: آقای دکتر مصدق به خدا قسم که من باید به شما بگویم که چرا اعلی‌حضرت همایونی مرا انتخاب نمود و فرمودند که «تو سابقه‌ان زیاد است و عدالت در رفتار خواهی نمود» و فرمودند که «هر چه بحق است رأی بدهید.» ممکن بود که محکمه دیگری برای دادن رأی در نظر گرفته و انتخاب کنند. ولی من این طور نیستم و ممکن است

اشتباه کنم، ولی خلاف وجدان و عدالت رفتار نمی‌کنم.

دکتر مصدق: من شما را برای همین چیز می‌خواستم بازنشسته کنیم و مرقومه‌ای در این باره از شما دارم. رئیس: اگر یک چنین چیز بود من انتحار می‌کنم و اینها راجع به صلاحیت دادگاه هم خوب است بفرمایید و منطقی است. ولی آن چیزهایی را که می‌گفتید قانونی نبود؛ و عوض این مطالب، فرمایشات خود را برای صلاحیت بفرمایید.

دکتر مصدق: صلاحیت دو قسم است؛ یکی صلاحیت ذاتی و یکی هم شخصی. بنده در عدم صلاحیت آقایان حرفی ندارم و بنده در صلاحیت شخصی صحبت می‌کنم. صلاحیت شخصی آن است که اصلاً یک محکمه‌ای صلاحیت نداشته باشد و من نسبت به صلاحیت جناب عالی ذره‌ای ایراد ندارم. و من گذشت آقایان را بالاتر از این می‌دانم. بنده همین آقای سرتیپ شیروانی را به واسطه شکایت مردم گرگان از آنجا خواستم. ولی می‌دانم که ایشان آن قدر شرافتمند هستند که هرگز آن موضوع را به حساب اینجا نمی‌گذارند. و سرتیپ بختیار هم همین طور بود. نمی‌دانم که آقایان سرتیپ بختیار و شیروانی این مطالب را در نظر نخواهند گرفت و ما ایرانیها بسیار وطنپرستیم و این کار با یک بیخشنیده درست می‌شود. و حالا شما مرا بیخشید، ببخشید. باید دانست که بنده به صلاحیت آقایان اعتراضی ندارم. و به صلاحیت تیمسار آزموده و دادگاه اعتراض دارم. حالا نمی‌خواهید، قربان شما می‌روم و دستگاه خود را جمع می‌کنم و می‌روم.

رئیس: دیگر بیسی از این اعتراضی به صلاحیت ندارید.

دکتر مصدق: دارم.

رئیس: پس بفرمایید.

چون باز آقای دکتر مصدق می‌خواست از روی صدفحانی که نوشته بود راجع به عدم صلاحیت دادگاه مطالبی به اطلاع دادگاه برساند و این مطالب را دادگاه به جریانات غیرمرتبط می‌دانست و دکتر مصدق هم پافشاری در قرائت آن اوراق داشت. لذا رئیس گفت:

آقای دکتر مصدق، نسبت به صلاحیت صحبت بفرمایید.

دکتر مصدق: اینها راجع به صلاحیت است. حالا که نمی‌گذارید آنها را نمی‌خوانم و خودم را راحت می‌کنم.

رئیس: خودتان را راحت کنید و ما را هم راحت نمایید و حالا جلسه دادگاه را ختم می‌کنیم و جلسه آینده ساعت ۱۰ صبح فردا خواهد بود.

ساعت ۱۱/۱۵ بعد از ظهر جلسه ختم شد.

## هواشنی

(۱) منظور اشرف پهلوی است.

(۲) در ۹ اسفند ۱۳۳۶ به‌مناسبت هزیمت شاه به عراق از راه زمینی. که طی راه فول خودش می‌بایستی بی‌اطلاع هزیمت ساجد، بازینه‌چی و فریبکاری عده‌ای را جلو دربار (خوابان کاخ) جمع کردند که به‌نفع شاه شعار بدهند و با عزیمت او مخالفت کنند.

۱۳ یادداشت‌های سه صفحه‌ای بخط آقای دکتر محمد مصدق تمام شد. مطالب بعدی شفاهی و به‌طور سؤالی و جواب و مقابله و مجادله صورت گرفت.

۱۴ این سخنان جز تهدید رئیس و اعضای دادگاه و تعیین تکلیف برای قضات معنایی نداشت.

۱۵ ترتیب تهیه لوایح به این صورت بود که لوایح تهیه شده در خارج را به آقای دکتر مصدق ارائه می‌دادم و تصحیحات لازم را مستقیماً به عمل می‌آوردیم و بعد می‌بردم منزل دکتر متین دلفری که خانم دکتر مصدق پس از غارت منزلشان در آنجا پیش دخترش (همسر دکتر متین دلفری) منصوره خانم اقامت داشت. از پارک هتل، ملک نایراندی آقای دکتر مصدق (نقده الموقفة دیبا)، ماشین تحریر را می‌آوردند. ماتین نوپس نخست‌وزیری به نام آقای نیکزاد تحت سرپرستی خودم به‌مانشین کردن مشغول می‌شد. ۵ یا ۶ نسخه تهیه می‌کرد. بلافاصله جمع‌آوری می‌کردیم یا مواقعی که برای انجام دادن کارهای دیگری توقف نمی‌کردیم. آقای شرافتیان، پیشکار مخصوص آقای دکتر مصدق، به‌جمع‌آوری تسبیح‌ها نظارت می‌کرد. ای بسا که ماتین نوپس با استفاده از کاربن و با از غیبت من و شرافتیان استفاده می‌کرد و کاربنها را جمع‌آوری می‌کرد و با اینکه از طرف سرمانداری نظامی و رکن ۲ ستاد ارتش برای وقوف از جریان امر به‌مانشین نوپس فشار وارد می‌آوردند که یک نسخه از صفحات ماتین شده پس اوراق کاربن را به‌فرمانداری نظامی بدهند و به‌همین ترتیب احتمالاً عمل کرده باشد. زیرا حدیس آقای دکتر مصدق که بعدها در زندان با هم بحث کردیم، این بود که به احتمال خوبی اوراق را نیکزاد داده است. باید صراحتاً اعتراض کنم که مسلک انتظامی و دادسی ارتش برای این گونه امور حراً تحت فشار قرار ندادند که مطالبی را جمع به آقای دکتر مصدق بدهیم. در این صورت آقای دکتر مصدق حتی دانست که حسن ظنن بود. زیرا زدیگاش، حتی خوششان افسرش، به‌ایشان تارو زده بودند و مذاکرات اینجانب با ایشان در زندان - که به‌موقع ذکر خواهد شد - و نهایت اطمینان آقای دکتر مصدق به اینجانب قبلی از مطالب را روشن نمود. در اطمینان من پس که در دادگاه شهادت نمود نظر مرا به‌عنوان وکیل انتخاب کرد.

۱۶ ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار ولت بود و برادر دکتر علی امینی. عاقد فرار داد نفت پس از سقوط مصدق معروف به فرار دلا امینی - پیچ.

۱۷ در این به‌یوجه به‌سیب جشن تولد دخترش در منزل اقامت جشن تولد می‌نموده است.

۱۸ آقای مهندس جهانگیر حق شناس با تیمسار نفی ریاضی و مهندس زیرگزامه نماینده مجلس شورای ملی هر یکی از منازل خلک هم‌منزل بودند. ۱۹ منظور سرنپ گیانی است که با سرهنگ ممتاز و سروان هاورینده و سروان مهران (قشارکی سابق) در انصر اظهارات در محافل منزل دکتر مصدق تحت محاکمه قرار گرفتند.

## جلسه سوم

سومین جلسه محاکمه در دادگاه بدوی نظامی ساعت ۱۰/۳۰ قبل از ظهر روز سه‌شنبه ۱۹ آبان ۱۳۳۲ با همان هیئت اولیه تشکیل گردید. سرگرد برادران شکوهی منشی دادگاه صورت جلسه قبل را قرائت کرد. سپس سرانکر سفلی رئیس دادگاه خطاب به سرهنگ بزرگمهر اظهار داشت:

سرکار سرهنگ بزرگمهر اگر دفاعی از دکتر مصدق موکل خود دارید بفرمایید.

دکتر مصدق: بنده خودم دفاع می‌کنم.

رئیس: اختصار دارم ساکت باشید.

دکتر مصدق: می‌خواهید مرا بکشید مگر من از این حرفها و اختطارها می‌ترسم. شما می‌خواهید بکشید و اعدام

کنید حرف نزنم من خودم می‌خواهم از خود دفاع کنم، این مرد چه اطلاعی دارد، هر جا آست نسیم باطل است. من خودم باید دفاع کنم.

رئیس: جلسه سری خواهد شد. یادداشت کنید.

دکتر مصدق: شما جز اینکه مرا اعدام کنید کاری نمی‌توانید بکنید. یادداشت کنید. این شخص چه اطلاعی دارد

که از من دفاع کند. این دادستانی شد. این دادگاه شد. می‌خواهید سر مرا ببرید. کجای دنیا می‌گویند یک وکیل مصنوعی، یک وکیل نصنی و کیلی که اصلاً اطلاع ندارد از من دفاع کند. این شد عدالت، به به. آفرین به این دادرسی و دادگاه.

به محض خطاب رئیس دادگاه، سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع دکتر مصدق بر پا خاسته و با قیافه کاملاً گرفته و با

ضطراب فراوان ناظر جریان بود.

رئیس: مواد ۱۸۲ و ۱۸۳ را قرائت کنید.

دکتر مصدق: آقا بفرمایید قرائت کنند. من باید حرف بزنم. یک وکیل مصنوعی چگونه می‌تواند از من دفاع کند؟

منشی دادگاه:

ماده ۱۸۲ - متهم می‌تواند از بین نظامیان یا هم‌ردیفان واجد شرایط (اعم از اینکه مصدر شغل

یا منتظر خدمت یا بازنشسته باشند) برای خود از یک تا سه نفر وکیل مدافع تعیین و معرفی نماید ولو

اینکه از اقوام یا دوستان او باشند. (شرایط و ترتیب و کالت طبق آیین‌نامه).

ماده ۱۸۳ - چنانچه متهم از تعیین و معرفی وکیل مدافع اظهار ناتوانی یا امتناع نساید، رئیس

دادگاه مکلف است وکیل مدافعی از بین افسران یا هم‌ردیفان آنها طبق ماده قبل برای او تعیین کند.

در این هنگام دکتر مصدق دست چپ خود را به طرف سرهنگ بزرگمهر دراز کرده گفت: پدر سوخته باشی اگر حرف بزنی! سپس رو به طرف تریبون دادستان کرد و ادامه داد: [خودم باید حرف بزنم؛ خود متهم باید دفاع کند. در کجای دنیا این طور مرسوم است؟ آخرین امرحیا به این دادگاه! خدا پدر شمر را بیامرزد! وکیل تسخیری که اطلاع ندارد چگونه می‌تواند صحبت کند؟

در تمام این مدت سرهنگ بزرگمهر ایستاده بود و کلمه‌ای بر زبان نمی‌آورد.<sup>۲</sup>

در این هنگام سرتیپ آزموده گفت:

من این مرد را می‌شناسم.

دکتر مصدق: به‌به! چه خوب!

سرتیپ آزموده: محترماً به‌عرض می‌رساند: در جلسه گذشته عرض کردم...

دکتر مصدق: به‌به‌به! چشم من روشن!

سرتیپ آزموده: ... که دادستان حافظ و ناظر اجرای قانون است. صحنه‌ای را که دکتر مصدق به وجود آورد... و حتی فحش و کیکی که داد و افغان‌جای تأسف است و دادستان ارتش را ناچار کرد که به‌عرض دادگاه محترم برساند که همان طور که قبلاً به‌عرض رسیده است اینجانب این مرد را می‌شناسم. او شرم نکرد و در یک دادگاه در دنیا! حرفهایش به‌یک افسر شرافتمند که نظری جز دستگیری یک متهم نداشته است ناسزا می‌گفت که هیچ شخص بی‌سواد و ولگردی در هیچ بیفولهای چنین کلمه‌ای را ادا نمی‌تواند.

دکتر مصدق: [در حالیکه سرش را که روی میز بود بلند کرد]: تفنن نکن. [و دوباره سرش را روی دو دسته روی میز گذاشت].

سرتیپ آزموده: دادگاه نظامی برعکس آنچه که این مرد خیال کرده جز اجرای قانون عملی نکرده و نمی‌کند. به‌استناد ماده ۶۸۲ قانون دادرسی و کبفر ارتش که ریاست محترم دادگاه امر فرمودند قرائت شد، این مورد دکترای حقوق، این مردی که زمام امور این کشور را در دست داشت، این مردی که اینجانب از ساعت ۶ صبح ۲۵ مرداد او را باغی می‌شناسم، آزاد بود که از نظامیان یا هم‌دیف نظامیان اعم از اینکه مصدر شغل یا بازنشسته یا منتظر خدمت باشند وکیل مدافع انتخاب نماید.

این مرد نقشه کشید و کتباً نوشت که «من وکیل ندارم». در حالیکه در زمان وزارت دفاع ملی خود، همه نظامیان را شناخته بود. در حالیکه خاطرات زمان ناصرالدین شاه را به‌یاد دارد، وی عمداً نوشت که «وکیل ندارم» تا امروز این صحنه شرم‌آور را که موجب شگه هر ایرانی باشرف است در این دادگاه به‌وجود آورد.

بهر حال در آن روز که گفت: «من وکیل ندارم»، دادگاه طبق ماده ۶۸۳ عمل نمود. این ماده می‌گوید: چنانچه متهم از تعیین وکیل مدافع خودداری نماید و اظهار ناتوانی و امتناع کند، رئیس دادگاه مکلف است وکیل مدافعی از بین افسران یا هم‌دیف افسران برای او انتخاب نماید. شما ریاست محترم دادگاه در موقع خود طبق این ماده قانون سرکار سرهنگ بزرگمهر را برای این مرد وکیل فرمودید. سرهنگ بزرگمهر یکی از افسران شرافتمند ارتش و دارای لیسانس حقوق می‌باشد. این افسر شریف در زمان همین مرد رئیس اداره غله و نان شد یعنی این مردی که امروز من او را باغی می‌شناسم، افسری که لیسانس حقوق بود در زمان نخست‌وزیری خود از کار اصلیش برداشت و بسرد به‌اداره غله و نان - افسری که متجاوز از بیست روز صبح و شب در همین سلطنت‌آباد برای این مرد زحمت کشید. این مرد روز گذشته چنین افسری را با آن اوضاع و احوال متهم کرد که نوشتجاتش را به‌رئیس دادگاه داده. امروز هم

بهار نامزها گفت: اینجانب در دو جلسه صریحاً به عرض ریاست محترم دادگاه رساندم که یک دادگاه، آن هم این دادگاه، یک راه دارد و پس و آن اجرای قانون است. استدعا کردم و باز هم استدعا می‌کنم قانون حکم می‌کند که این مرد را ریاست محترم دادگاه سر جایش بنشانند و از انجام گسیختگی جلوگیری کنند. او را فرمانبردار کنند...  
دکتر مصدق: فرمانبردار.

سرتیپ آزموده: ... و اگر حرف حسابی دارد بگوید و اگر ناسحاب گفت با چکش قانون به سرش بزنند. این بساطی که این شخصی راه می‌اندازد در شأن این دادگاه نیست و اساساً برای نژاد ایرانی موهن و تنگین است. جز ابراز تأسف و تأثر چیز دیگری ندارم بگویم. من به سهم خود از سرکار سرهنگ بزرگمهر پوزش می‌طلبم. حال ریاست دادگاه خود می‌دانند و این متهم عنان گسیخته. دیگر عرضی ندارم.

آقای دکتر مصدق در طول مدت اظهارات دادستان یکی دوبار سرش را از روی میز بلند کرد، به سرتیپ آزموده نگاه کرد و به حال اول برگشت. مدتی هم اوراق را بررسی می‌کرد. سرهنگ بزرگمهر که در تمام طول مدت اینستاده بود، اجازه صحبت خواست.

دکتر مصدق: آقا این چه محکمه‌ای است! بموجب ماده ۱۹۵ قانون، متهم باید صحبت کند. شما قانون را اجرا نمی‌کنید.

رئیس! شما صحبت‌های خود را کرده‌اید.

دکتر مصدق: من می‌روم. مرحمت شما زیاد؛ سایه شما کم نشود.

همینکه دکتر مصدق خواست خارج شود، افسر محافظ از رئیس دادگاه کسب تکلیف کرد. جواب منفی بود و ممانعت مسلم. دکتر مصدق مجدداً در جای خود نشست.

سرهنگ بزرگمهر: در روز اولی که تکلیف این وکالت بمن شد، به عنوان یک مأموریت تلفی کردم. همان طوری که در هر مأموریتی تفصیح کار پیش می‌آید، طبق قانون فایده شدم به اینکه قسمتی از مدافعان را خود موکل عهده‌دار شود و قسمت دیگر را اینجانب. با وجود تأثر شدید که این دو روزه حبسیت و شرافت مرا تهدید می‌کنند، دادگاه نباید انتظار داشته باشد چیزی بتوانم بگویم؛ و در این حالت روحی من برای آنان که مرا از نزدیک می‌شناسند واقفند، ریایی در کار نیست.

در هر صورت، بنده با یک فشار فوق‌العاده وجدان و وظیفه دست به گریبان هستم که آن را حدی متصور نیست. بهر تقدیر، در تقسیم کار بحث روی صلاحیت به عهده خود موکلم واگذار شد و ایشان خودشان آن قسمتها را آماده می‌نمودند. اینجانب کارهای مربوط به تهیه کتب قوانین، تصویب‌نامه‌ها، آیین‌نامه‌ها را انجام می‌دادم و این گونه وسایل را در دسترس موکلم قرار می‌دادم. بنده بیشتر برای تهیه لایحه رد کیفرخواست که خدای نکرده اگر دادگاه در صلاحیت خود اظهار نظر کند کار کرده‌ام. خدا را به شهادت می‌طلبم که تمام اوراق را چنانکه دیروز دیدید با آن وضع موهن از من گرفت.<sup>۱</sup>

راجع به رد صلاحیت، در حدود چهل و شش صفحه تهیه شده بود که مربوط بود به کارهای سیاسی ایشان که جز خود ایشان کسی دیگر نمی‌توانست بگوید. با به قول نیکسار سرتیپ آزموده در این جریان بنده رئیس اداره غلط بودم. ایشان جریانات جزء به جزء را جمع به گذشته سیاسی وقایع ۲۵ تا ۲۸ [مرداد] را به نظر خود تهیه فرمودند که قسمتهایی



در دادگاه گفته شد. ولی آنچه که مربوط به صرف قانون است و به اصطلاح در حشو و زواید نرفته‌اند، بیست و هشت صفحه است که شامل سه موضوع است:

۱) دادگاه صالح به رسیدگی اینجا نیست و دیوان کشور است، آن هم پس از اینکه مجلس شورای ملی بموضع موکلم که خود را نخست‌وزیر قانونی می‌داند رسیدگی کند.

۲) دادگاه نظامی به فرض هم که خود را صالح بداند نمی‌تواند به استناد بند ۱ رسیدگی نماید، زیرا مواردی را نهی کرده‌ام که خود دادگاه صلاحیت رسیدگی ندارد و تشریقاتی که باید انجام بگیرد انجام نگرفته. و چون این اوراق در دست بنده نیست، نمی‌توانم به جزئیات پرداخته و به تفصیل بگویم. آن اوراق پیش موکلم است و در کیف است و درش را هم نقل کرده است.

۳) چون این اتهام بالاترین اتهامات سیاسی است و چون ماده‌ای در متمم قانون اساسی وجود دارد که می‌گوید در جرایم سیاسی باید هیئت منصفه حاضر بشود، این مطلب اعم است که اگر به فرض بگوئیم این دادگاه صلاحیت دارد با هیئت منصفه ملازمه دارد.

چهارمین موضوعی که موکل بنده از اطلاعات ذهنی خود و جریان وقایعی که خود در آن بوده، برای تقصیر پرونده مطالبی نهی نموده‌اند که یک قسمت را دیروز خواندند ولی به آنجا نرسیدند. آن مربوط است به تقصیر تحقیقات نسبت به وقایع پیش از ۲۵ مرداد و آنهایی که در جریانات مربوط به کودتایی که موکلم نسبت به آن مذاکره فرموده‌اند نوشته‌ام و هیچ‌یک در دسترس اینجانب نیست. از ریاست دادگاه تقاضا می‌کنم به موکلم اجازه بفرمایند همان بیست و هشت صفحه‌ای که راجع به رد صلاحیت نهی شده و در کیف ایشان است و به اینجانب اعتماده‌اند - و وقتی که موکل اعتماد نداشت وضع روحی افسردگی مثل اینجانب معلوم است - یا بگیرند بدهند من بخوانم یا عثمینی دادگاه بخواند یا خودشان بخوانند.

این بود رئوس مطالبی که عرض شد. البته در این بیست و هشت صفحه به بسیاری از مواد و ابواب قانونی در رد نصوبینامه ۲۲/۶/۵ هیئت وزیران<sup>۵</sup> به تفصیل اشاره کرده‌ام.

از این رو اینجانب جز این نکات چیزی به یاد ندارم. به قدری مفارم که حال تفکر ندارم تا اینکه بتوانم از یک چنین موکلی که به او توجه زیاد است دفاع کنم. دیروز به آن وضعیت در آخر صورت جلسه‌ها با نداشت کردم: «چون موکل بنده مرا وکیل تسخیری دانسته وکیل خود نمی‌داند، در دادگاه حاضر نخواهم شد.» این را نوشتم و رفتم. ولی چون گفته شد: «شما وکیل تسخیری هستید و حق ندارید استنکاف کنید» با این حال تأثر حاضر شدم. این بود گفتار من نسبت به صلاحیت. چون الزام قانونی نبود و اگر پیش‌بینی می‌کردم که چنین وضعی پیش می‌آید مطالبی تسهیه می‌کردم و تکلیف قانونی خود را، در صورتی که موکلم اجازه قانونی به این امر داشت، انجام می‌دادم. از اینکه بسیار سربسته آمده نسبت به اینجانب اظهار دل‌داری فرمودند سپاسگزارم.

باید عرض کنم که بنده نه به ادعا بلکه به حقیقت با شرافت و پاکدامنی و خداپرستی [با حالت گسریه] زندگی کرده‌ام. حیات را وقتی می‌خواهم که با شرافتمندی توأم باشد و اگر چنین نباشد، من به آن زندگی بشیری ارزش نمی‌دهم.

پس از تشکیل مجدد جلسه، رئیس دادگاه خطاب به دکتر مصدق گفت:  
 آقای دکتر مصدق، بفرمایید بیست و شش صفحه را یا خود جناب عالی یا منشی دادگاه یا وکیل مدافع خودتان بخواند.<sup>۱</sup>

دکتر مصدق، قربان این رئیس دادگاه، عرض کنم حضور مبارک، این یک جرم سیاسی است، جرم سیاسی همیشه یک مقدماتی دارد که آن جرم عمومی مربوط به مقدمات است. اگر بنده ثابت کنم که در مسائل سیاسی حق داشته‌ام، غلط نرفته‌ام، جرم از بین می‌رود، آقا، اگر کسی بخواند کسی را بکشد، اول باید توطئه بکند. شما می‌گویید: وطنانچه را بگو، چیزهای دیگر را نگو. جناب آقای رئیس، شما اجازه بدهید من مقدمه را بگویم تا بعد برسیم به مسائل حقوقی؛ والا نمی‌شود. آخر من مقدماتی داشتم که این آقای سرتیپ آزموده مرا گرفته؛ من غلط کرده‌ام؛ سهر کرده‌ام؛ این مرد محترم مرا آورده اینجا، آقا من باید عرض کنم اگر این دادگاه نگذارد من حرفم را بزنم، خواهند گفت این دادگاه از شمر هم بدتر است.

روسو می‌گوید: «باید عدالت کرد.» «دلم می‌خواهد شما همیشه باشید، همه مردم بگویند این دستگاه عدالت پروری است، دستگاهی که می‌خواهد به یک بیچاره حکم کند. رأفت داشته باشید، بگذارید من از خود دفاع کنم. آن وقت رأی به صلاحیت دادید بدهید. رأی بدهید بگویید: «آقای سرتیپ آزموده، این دکتر مصدق را پانزده سال ننگه دارید.» شما مسلمان هستید بگذارید من دفاع خودم را بکنم. [دکتر مصدق سپس از روی متن لایحه دفاعیه چنین خواند:]<sup>۲</sup>

لازم به اظهار نیست که دولت انگلیس از مبارزه ملت ایران راضی نبود و می‌خواست دولتی روی کار بیاورد که آزادی را از جامعه سلب کند و مقاصد خود را انجام دهد. ولی مجلس ۱۶ نعت تأثیر افکار عمومی به اینجانب رأی تمایل داد و من دولت خود را تشکیل دادم. البته وظیفه هر دولتی که روی افکار مردم به وجود بیاید این است که از افکار عمومی تبعیت کند.

بعد از سقوط دیکتاتوری و وزیدن نسیم آزادی، ملت ایران تصمیم گرفت که از مداخلات هر دولتی در امور این کشور جلوگیری کند و آزادی و استقلال کامل خود را تأمین کند.

یکی از دولتی که در کار ما دخالت می‌نمود و قسمتی از جنوب ایران را مستطقت نفوذ خود می‌دانست و سعی می‌کرد که در سایر نقاط هم نفوذ خود را توسعه دهد، دولت انگلیس بود. دولت انگلیس در امور این مملکت علناً دخالت می‌کرد. فقط یک مرتبه راجع به قرارداد گس-گلنایان که قراردادی بود بین دولت ایران و یک شرکت، نماینده رسمی دولت انگلیس که حق دخالت نداشت در هیئت وزیران حاضر شد و در مذاکرات شرکت نمود. ولی معنای هر جا که برای خود تصور نفعی می‌نمود، بهر وسیله اعم از مشروع یا نامشروع از دخالت خودداری نمی‌کرد و جریان امور را به نفع خود می‌گردانید. اکنون باید دید که این مداخلات را به چه طریق و به دست چه اشخاصی می‌کرد. چنانچه از یک نفر که کمترین اطلاعی از امور این کشور دارد سؤال کنید، خواهد گفت به وسیله دربار، مجلس و دولت.

یکم - به وسیله دربار

قبل از مشروطیت که دولت نزاری روسیه و دولت انگلیس در امور این کشور دخالت می‌کردند، رویه سلاطین اصولاً سیاست اصل موازنه بود و آنرا حتی المقدور رعایت می‌کردند. مثلاً اگر یکی از این